

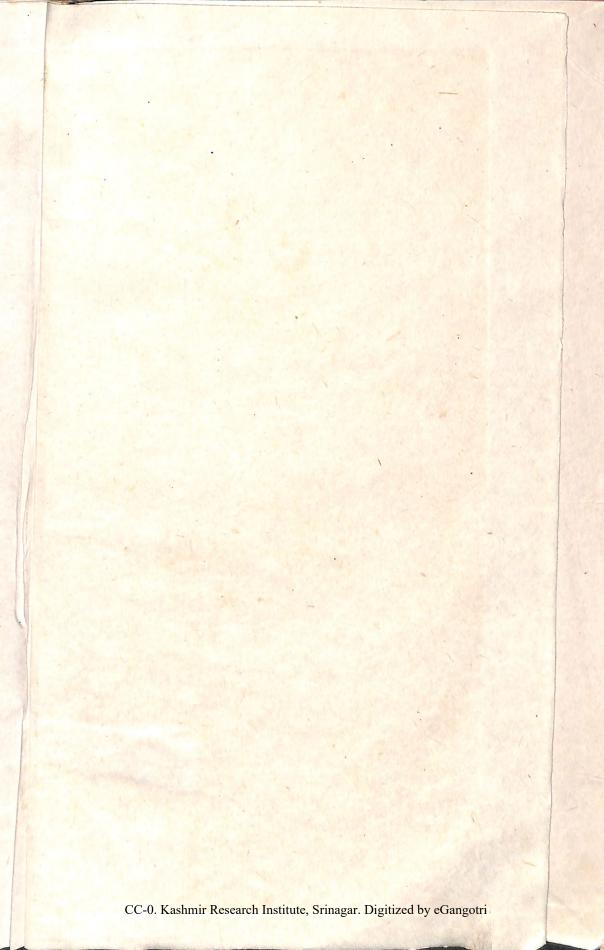
محکمۂ تحقیق و إشاعت حکومت جول وکشمیر مرینگر

Commercial

Book Binding House

Specialists in:

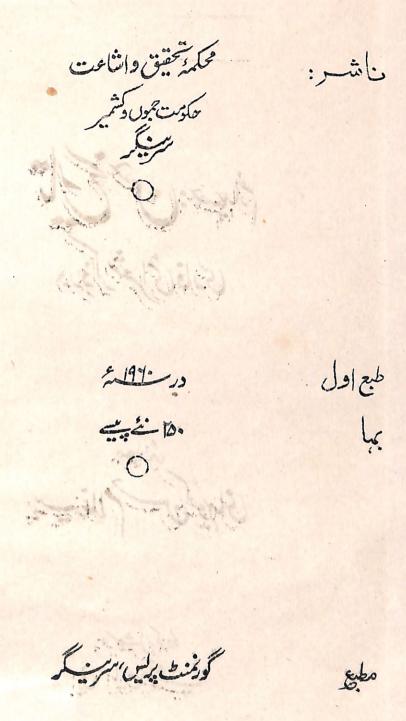
GC-0. Küshmil Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri
Maisuma Bazar,

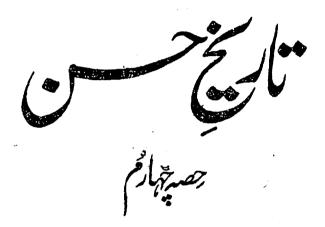


ماریخ حسن : جصیبهارم در ذکر شعرائی فارسی

مولفتر پیسیرغلام سن مویها می

بىيىش كردۇ





٣ 2 71 ۲۳- باباحای مغخ 74 وفنعاخان . 14 ۱۲۸. حاج حسارر 71 -49 ۲۵ ملا فاليت ا۔ محرصات بادی 49 19 ۲۷ ملابنش 19. 79 الاثابت ۳۰ 49 ۲۸- قلندرسگ ٣٤٠ ملاحمدر رفع 3 14- *آذمى* الايد محرعلىفال متاب 44 ٥٠ ميرادرالدين مشارق **p**-٥٤- عدالوياب مناين 44- محدمان بك سامى ۵- تواجه لزرال دولواني 41 7 24- رحمت التدما ترك لومل ۲ħ 3 ۲۲ ١٥٠ محدرضائي منتاق 44 ٨٠ المعشقي 44 ۲۲ ا٨- محد يخلي هيا 44 10 ۸۴- محمد کاظ محدامين حافا 3 3 ۵۸- میرخرمعص 3 ۴۳ 24 44 27 ۸۷- محدرمنات کنط 44 27 ٨١- مواحربها والين ۲۲- لطف المديك 44 27 ١٣- ملاميرك فأنئ ۸۸- رحمت الترتمكين 2 3 99- ملامحرتومنيت شرف الدين فان فرقت 27 ٩٠. مؤام عدالغور 27 44- مواحبرامان المسيد 14

٠<u>.</u>

AN	١٠١- مصطغ فان بخت وم	٨٨	91- ملاعطا الترهما
24	١٠٤- بابا محد كاظم	44	44- ماعدالني
24	۱۰۸- میزانهی کجم	19	۹۳. عبالواب حمت
44	١٠٩- ملاحبدالت	49	99- محتثم خان فسرا
4	اا۔ کبیری	۵.	90- ماماكوم الكثير
44	الا- ياسين فان	٥٠	٩١. مبيب الدولو
24	۱۱۲- نواحبرسسن زبگر	0)	٩٤ محديضا
44	١١٣- نواحبحسن كول منعري	D 1	40- عمام المدين فان منزة
K	۱۱۱۷ محدث و فصیح	01	٩٩. محداكبري فيت
کد	۱۱۵- اسداندرام بخوی	. 6)	-١- محدفاروق
۵۸	۱۱۱- مؤام محدث و فردري	. D y	ادا۔ فاخر
٨٨	١١٤- مخاج سعدالدين درالج	54	١٠٢- محمود والا
٨٥	١١١٠- عابي مختار شاه والثالي	dy	۱۰۳- محوی
4.	ا 119- خاتر	٥٢	۱۰۴- ملاجيب النددار
41	[اٹاریر]	24	ه-۱- ملاعبيدالله

1000 100 0000

76

66

MA

10.5

YA

产品

....

20

A.C.

Ad

1,5

74- 118 84

P-1- 482416

48-1-40-610

13

10

16

46

46

all states of

411- 800 a com

THE MAN THE STATE OF

On the land

Busholo & All Str

· All Stywally will

MI- SUSSICIONO

[idus]

911- 8/4

BE GLANGE TH

18- याच्यार्विश

Mp. enterina

no vigorical

60. W/C/12

49. multice

PR 30 18 29

かんもうんどものでき

ALL STREET

7-1-16-3

المار المسال وال

6-1- Naux 100.

19 might

42 eseption

الحال

حِصّرجِهارم

در تذكرهٔ شعب اء

بدانكه درخط كشمير حبتت نظر حوسهاالله تعالى عن آلا فات والتدمير از مبادی آبادی نا هیک میجری میمکی حبود ایل منود درین ملک بود و باش می واشتند و در نوشتن و خواندن از قدیم علم سنکرت استمال می نبودند و شعرا و فصائے آل زمانہ بہیں زباں شعر وسخن می گفتن و در الله معانی بمثقب فصاحت و بلاغت می سفتند- خیانچر اشعار و كتابهك زبان سنسكرت بر جاده روزگار بسيار بادگار است كه در سخدانی و نوش بیانی لانانی است - بعد ترفیج مذبب اسلام و حکومت سلاطین اسلامیه عِلم فارسی وعربی دریں ملک مرقبع گشته، فصحاً و بلف بيدا شدند- خصوصًا در عبد سلطان زين العابدين بسيام از مردم ستور شل سید محمد متخلص به منطقی و ملاا کرکشیری و ملاندینی و ملافصیی و ملاملی و ملاجیل و ملااحدروی و ملامحهر وهی و ملانورالین و ملاعلی شیرازی و ملانادی و مولینا حین غازنوی وغیر بسیای انستخوران ناملار دری دیاد ظاهر مشدند و بمعاجت و مناومت پادشاه مرفزان گشتند. بعد سلطان زین العابدین قریب یک صد سال بسبب فاد و عناد امرا دریں محال سرج و مرج بوقوع آمدہ ' سیج کے برداختِ ای علم نه نمود-ب در عهد چکان حدین شاه جگ که در سخن گستری کمبی عالی داشت و برورش و قدروانی سخنوران نبسیار می کرد، حرفه شعروسخن اندک رواج یافت، و در حکومت شابال مغلیه بازار شعرصی بساد كم بود - بنابج بعض ارباب عن از اطراف دور آمده دري ديار توطن فرمودند، و بعض کسال ازین دیار فیض آثاریم سرکشیده داد سخن دری کراند اکنوں سخیال یادگاری آن افراد باکمال ذکر لیعفے مشاہیر شعر كم درين دبار جراغ سنن را فرفين داده أند البدائ عهرِ حيكان درین رساله اندراج کرده شود -_ از مردم ایران علامتر زبان و فاضل دورل صاحب

نطق و بیان بود - شاید سیادت میم داشت - در عهد محمیان شاه به کشمیر آمده شیع سخوری افوخت - اشعار برجب می گفت - چنانچر در تعرفی کشمیر رسالهٔ نظم کرده است و در نتعلیق نویسی فرد بهتا بود - البته درفتانی می کرد - در محلهٔ بوش کدل متعل باغ علی مردآن خان سکونت بذیرفت، و درآنجا مسجد بنا نمود که تا حال موجد بود، و درآنجا مدفونت - این ابیات از طبعراد اوست - موجد بود، و درآنجا مدفونت - این ابیات از طبعراد اوست - موجد بود، و درآنجا مدفونت - این ابیات از طبعراد اوست - موجد بود، و درآنجا مدفونت - این ابیات از طبعراد اوست - موجد بود، و درآنجا مدفونت این این کاناده برآن گوشه درتا دوش ا

سبوسبو ده دخم خم دل لوندم الم قدح جراب زنداتش ملب دم الله و ابن ميرعلى سوائح ميرعلى قديم است كه در عهد ميرزا الغيب فان دافع الاصل خط نستعليق بوده است در سشهر تورآن ملانا مي اول ملانا مي اول معاصب سميين شاه مي مرد فير و گنام بود - مرف و نحو خوب مى دانست - باوصف آنكه قدش خم گشته و دريم شكته بيوستم بون لاله باجام مرام برم آرائے الله كام و شوق افزائے ارباب نام مى لود - اين چند بيت ان و يادگار است _

مثنوی —
عوسی است می مثاوی آیکن او کم نتواں رواں داد کا بین او
بخاموش جہرہ نیائے دہد بفرتوت دور بوانے دہد
بچر بیداست جوں عودتن الا گہر ہے آتش کہ بیدا کند شاں مہز
فہ لائہ

مرگذد لم بغیر تو مائل نمی شود وزدیده نقش سوئے نو زائل نمی مثود از دوریت جیریاک کراز بعیر فاسری اصلامیان ماوتوس بی نمی شود دستم بریده بادهبر کار آمیدم بگور در گردن شان بچه حائل نمی منود ملا نامی تاتی سے نیز از شوائے شابن شاہ جیک بود و در صحبت

شاه گشاخی و محری بسیار داشت و منهکام یافتن خلعت در خواست اس از شاه تمود ع خلعت شاہی مرا اسبے دسے یازیں رسے حم**ین شاه** د*ر جاب* نوشت— ایں جنیں کم فہم را نے آں رسدنے ایں رسد باماطالب اصفہائی _ در زمان حکومت بیکاں بکشیر آمدہ باحکام ای جا تقرب حاصل نمود و در نزاع امرائے کشمیر اصلاح کی فرمود و نا عمد اكبرشاه جمن بيرائ ياغ سخي في بود و در محله يابا إدره در مزار بایاخلیل سمسود و لطف طبعش از حسن معنی ظاهر-مشعله درول ناله ركب خاكيم مرى رود ازمرکوئے تو دل بادید ، تری دد نون زحیب دیده تا دامال مخشر می دور من شخط وردل كر آشنائ لب كنم گرنگوم بے زمارا آسنچہ برسر می رود مشعله دربروانها فندملبل أيد درخروس ما غزوه كان رادل مسرور نباث درهلقة مازمزمة سورنسات بے روے تواز دیدہ بیروں کم نظررا کر ذوق تماشائے تومنطور نبات کہ وراد دا ما بوس سرتعكير ندارد بكذاركم اي ميكده معور نبات ملاموری __ از شوائے عبدعلی شاہ جب کو ۔ در فغایل سخوری بهرهٔ وافر داشت د این بیت در مدح حفرت کل كرم الله تعالىٰ وجهبه گفته است --مرتضی پادش کشور عالی نسبی است کشم نتاب است که برج شرفش وش نبی ا محمامان شنغی _ ازمردم کشمیر بود - ذہبے سکم و طبعے تقیم داشت و مصاحبتِ یوسف شاہ بود - ایں ابیات

. خواسه در واقعام شبخانی ایمقوب خان که بر شام براز برم فكندى نقساب تاب نيادرد ونشت آفتاب

نشأه الوالفنخ __ انه علمائ ايان صاحب طبع و نوش سيان لود - از ولایت به دکن سمده در مهاجت اکبر شاه تقرب طامل نمود و در هوم هر با اردوے یاداتاه آمده دریں جا توقف نمود۔

> ا- متصل فتح كدل ۲- پیریوسف شاه جیک

مّاريخ حن ماريخ حن

4

عاقبت به تب محرقه ممبتلا گشته اذ بهان در گذشت و در مزاد شاعران متصل بل درگین بالائے ملبندی آسود - اہل شیع قبر او را مطاف و مرجع مؤد کردند و در مدح میرالجوا لفتح ممدوح ملاعرفی قیدی خوا گفته است - این شعر ازوست – بیت سے ۔

بیت — میرا بوالفتج آنکه لوح داشش برمرافهام دادها ویگراست میرا بوالفتج آنکه لوح داشش برمرافهام دادها و و اداب شود شاعی مظهری کمشیری — در شیرهٔ سختگرستان د منهدتستان نموده بین الاقران ممتانه بود و سیر ایرآن و خوانمان د منهدت داشت با شعرائے وقت ملاقات فرود و با محتشم کاشی صحبت داشت بعد مراجعت آنسواد در عهد جها میراثی شاه بر منصب میراثری این دید مراجعت آنسواد در عهد جها میراثی این اشعاد دیاد که معظم ترین مهات کشیر بود سرفراز گشت و این اشعاد ایر طبع وقاد ادست —

قدائے آئینہ گردم کردلستان مرا دردن خانہ بھلکشت کلستان مرا منظم بیجهاں بچربے نفیدباں جی یاش وزگل منوائے عندلیباں جی یاشش بادیدنی از فیارہ بچرغدیرباں جی باثن باش میں۔

اقبال من كارتراسيش مى برد درنه صلاح كارندان وكرميت

سیرے جنانکہ ابر نیارد بردگذشت عنصیناں کرباد نیارد بدو رسید

گوخلوتے کرونت عنقا ہر آورم تابام آسمال در دُنیا ہر آورم ہوں کوئے کر خصصے ازشروا کنند من دبیوہ از ذوق تماشا ہر آورم بجر ن میرہ کرونٹر انگل در از دل لبنف رہے تمن ایر آورم موں کر در میرہ کرونٹر در درک میں میں کر درک درک میں میں کہ میں کر درک درک میں کر درک میں کر درک درک میں کر درک درک میں کر درک کے درک

بر صبی آیشے شوم ودر خود او فتم میجوں کل برخاند موز کے عوغا بر آورم

لطفے نکردہ دسرز دلوانہ بُرُنٹۂ است سی سی تنظمتہ ستہر زا فسانہ بُرُنٹہ است بکے قطرہ زقرابہ ساتی فروج کیے۔ در نون نولش دست زدازغصوم طابع کزن اخ سنبل لوگف شانہ بُرُنٹہ است

گلوزاران کرلب از شکرشال نوال ب سی طرفے زبدار و برشال نوال لبت میام جنید دل معلی آمال مشکن کردگراده بریکدیگرشال نوال لبت

انتادی آن جامه کردے اپر شیدم جون جرح بگرد نولی می گردیدم پامال بزرگیم فلک میشد و من درجامهٔ آسان نی گفسیدم

درعش بآه وناله میباید زلیت دل کرده بغم حواله میباید زلیت آماده کفن فکنده در گردن حبال کم حبلت ترز لاله می باید زلیت دلوان اشعاریش زیاده از سشش مزار بیت موزدن است - در سم رحلت نمود و در مزار کملرکواه سود به

میرس — اذ مردم کشمیر اود د از علیم رسمی بهرهٔ وافر داشت و در فدمت میرعلی کسب خط نستعلیق نموده - در اندک فرختی کمال این فن حاصل نموده بےنظیر دقت شد د خط او را فخرا برمبلاد ازآن د تورآن می بردند و کتابها از درت اد می نولیانند د محمدمراد زرین قلم از شاگردان ادست -

روی می اوجی کشمیری براوج بلاعت دسخوری ملح آصف جاه خان اوجی کشمیری براوج بلاعت دسخوری ملح آصف جاه خان اود بدد انتقالت صوبداران اینجا برگونه او را قدر دافی می کردند و ساقی نام

۱. مله کهاه ۲-کشیات سرادر درجمال و دربرجها کیر

بکال متانت و دنگینی گفته است و درباسفته است —
گویند ملاصوفی بجول از دسافی ناهداوی این بیت سشندمرا دامن خولیش زبخریشد مرا درت در آستین بیریشد
و آن منصف که متصف باصناف انساف بود باستماع این بیت
بیار مسرور شد و گفت —
"اگریم بند باشد و گفت —
"اگریم بند باشد و گفت برشد و رشد مر بنداش نظر باقر نمادم"

هثنو*ی __*

عاتم گر تواماں زادہ ام نہ یا راہے رفتن نہ بائے در نگ لب ازیم بجز ناله ننهاده ام مراشیشه بردوش باران سنگ مرا درت در استین برسند مرا دامن توليش زنجر سشد بردیدزرقئے زمین سسنو زار اگر فی المشل حتن صد نوبها به بكوارة حبثم كمفسل نكاه بجنيد زبيلوكش انسال وماه كهشب جلئ سوائم جكرزادست بينان درغمث دبيه تونيارت ضابخش تؤرشىدادراك را باساقی آن را دق تاک را ہیا میگریزد زمن بے سبب بده تابدانم كرس نوسش لب زمیک گل آنشم تنرسند دلم از ره گوسشی آید برون نسیم سح فعاطر انگیز ست. بیک نغمه بردازئی ارغنوں سفربایدم کرد زیں نگن کے تمی بینم اوچی درآفاق جائے

اوجی از برگانہ بے تقریب می رنجم ما دبیہ ود انستہ مارا آشنا تا راج کرد اوجی براغ عمر مانس منہ سوتھتم کا ایسے نکودہ ایم ودمیدن گرفت صبح

سرسرکاب تائم فتراک او بود دانم ایسی کرروز مجزا مشرخ رو بود

اربس خیال زُلف تو درگسینه گرفت کام کم مرزند ز د م مشکبو بود

نشسته عکس جالت جنان نجاز جشیم کرکمب نوران دهرر است به در است می در است در است می در ا بردیده بادیم برس دربر یرب بیاکه به توهمی تابگردن اندر نون بیاکه به توهمی تابگردن اندر نون بهر کجاکر برافشانده ایم داردنجم بجائے سیروشر سمید مد زخال وجی بهر کجاکر برافشانده ایم داردنج

ملاخ هخ فر شمیری ـــ از متعرائے برجته روزگار صاحب ورع و تقی

يود و از علوم دينير ميم حظر كامل داشت - در منقبت جهاربار باصفا جب ر قصيده غراكفته است - سجل نظر بابانصيب الدين غازى گذرانيد مورد يحين

ىارىغىرنشامدىرگزىدن مجزج<u>ب</u>ار جحت آل بشنواز ذمني كربات ديادكار از ملائك وزكت جزجار نگزيد استى كين عدو يخن است إزمع عن درمثما ر

تهر صلدوم كن كعبراصل طبع ونصال ل ب*ن جمارات وجهارا وجهارا و جهار* در منقبت حضرت عريض الترعنه اتبائے نقیدہ بایں وضع عردہ است

لعنى من مرسكر في روق المركومين مقبول شرعم نانثدم مروودمردودان دين آن برتراز درگ غنی داماد داما و نبی قدرش مير داندامني كوازمددر موات بن

.. بخرم دل_از گلتاکیسس نیم دِانشورم زفیں ہے نکتہ دان ٹونسٹیں طفل طبا بخرمتورد دلستان كسس نيم م زنظم خورسم رشب ببت زو رقم مرگرم انتخاب ز داوان کسس بیم تتهتاني فزونتم ومنت نخ خسرم بعنى مُراد دل طلب ارْخِوان كسس نم

۲- سپوکات

دست طمع در از مدامان کسس نیم

درنسبنه ام ج

ذهبی پوآستاند مقیم در مؤدم مبتشند اجانت دربان کس نیم است می استاند مقیم در مؤدم کرماتو کشم ارزوئے دیدن گل کا ماده نگاه مربرستدن گل

گرباتوکتم آرنفئے دیدن گل آمادہ نگاہ برپرستیدن گل آگرکند از جون من ملب ل سیمک زدن ترکس و خدیدن گل

تا وفغسم توكرده ام گوشش مندا بجد شاديم فراموسش فواره اضطراب در بوسنس ادمثوق تو زبر سرش موست مجمشنده دل و زبان خاموش گرعاشق صاد فی بدست سار بوں بلیل سرزہ گے۔ فردسش بردانه صفت لبونه و نن زن اکوں بقاب و ناز مفردسش اس دل كرخسريده بعداطف فوشترز سرادحيمه وتش بنيشے كم زوست ووست باث ازدوزخ دل مگير سرلوسش اے مورسشت میفئے زیرائیں اندکشیه کن و مهر میگوسشس لینی کر زآه اکشینم دل بيدل گشت د موش سيوش از نشاء جام عثق ساتی دل بیدل گشت و بوش بیکوش ما از نشاء جام عثق ساتی دلاش مشهد مقدس رضوبیت و بنجتر انعرام

بعض مهات بهند آمده باریاب صحبت مثابههان گشت و ملک المنعرا وقت شد . تیز زبان و فصح ابیان بود - در قیسه گوئ و غزل بردازی گوئ بلاغت از اقران خود رابد - نظفرنامئر شاوجهانی را بفصاحت و بلاغت تمام ادا کرده

بوں نام عبدالدهان فروز وا در بحر گنائش ندبد مرنگون ایان ما م فرد -نهنگ کر از غایت احتیام نگنجد برسجر از بزرگیش نام

نهنگے کہ از غایتِ احتیام نگنجد سب محر انه بزر کین نام وفتیکہ فیل سفد مزر و زادر مزتن ساخت نبطر بادشاه آوردند - قبے حاضر اور ایس

رجاعی بریه، موزون کرده گذانید —
برمنیل سفیدش که میناد گرند شد شیفته سرکسکه کلیمه افگند برمنی شاهیمهال برو برایمدگوئی خورمثید مشد از سفیده صبح بلند و بجائزه فاخوه مفتخ و مباهی گشت و مثنوی در تعربی و توصیف کشمیر و صوبت راه بسیار خوب گفته است ازانجله این اشعار ...

مثنوي__

بود نطع رو کن مسر مشکل بحق نتوال رسيبد از راه باطل کر گوئی کوه را موے کمر نبیت مگرزی راه باریکت خبر نبیت خلد موے کرور دیڈہ فار زبيم اي ره باريك و تونؤار كرفي وست ازجال برفثانده دري ره سچوس گره برتار مانده رهِ فقراز ره کشمرسیداست کر گام اوّل او ترک مینا ست ازس ره بون توال آمال گذشتن كركام اقل است ازجال گذشتن مافرك واندني بلاجت مگر نفزیدن باگیردسش دست، مے ہمچوں دم شمشیر باریک بهال درسبم ره بهاسش تاریک میے سحیدہ تر از موے زنگی برتندی جول دم یقع فسدنگی دلین در رفتنش تدبر کرده فلک را فکر این ره بیر کرده ازیں بھانر الے زندگی ہے! کم بُرمی گرود از بیمودن راه می آند کر رونے عود گفتہ درمیش مملائے مکتب داری گذرانید- ہوں بایں

بت رسید---ساقی بعبوی فدیسے میٹ شراز صبع سرخز کر تا رسم مثدن تاب نداریم

سافی بعبوی فدسے میٹ شراز ہیں سرخیز کر تا جبع مثدن تاب ندایم کودکے درانجا بود ، گفت ۔ " یا مولانا اگر بجائے تدرسے نفسے می گفتند برائے منامیت جبع بہتر بوڈ۔

حاجی نہایت محظوظ مشد۔

غنرل __

نگهت عشوه گروع ربه ماز است منوز تازه شده وستی ما بخل تازهٔ تو بازیمی نازکه آغاز نیاز است منوز فاک شدم سی مرابل ل گرد یک شادم کره عشق دراز است منوز راه نزدیک سوم سی مرابل ل گرد یک شادم کره عشق دراز است منوز

تايخصن

دل قدمی نبه بخ عشق مجار است سنوز كرمير نبود مرموك زحقيقت مالي اول شب می کنند مفلس جراغ مؤیش را زود به كردم من بے مسرواغ خولیش را بارم نشسته نامزه دردل نگاه کیست روزم سیاه کرده بیشم سیاه کیست دل دادن و سخن نشیرن گناه کیست دل بردن و نگاه نکردن گناه کیست چ<u>آ</u>ن سرخی کر برناخن نس از رنگصنا مند د موانی رفت دانع ما ندر دل یا د کاران ف اگردتم دید مضی بند نود بی بی بیشم ارم بردن یکدسترنا رازگریاس گریند موجب وفات فرزند نود مجهد باقر محزون مناده باز گشت بولن زنت و مذه العمر در مند نسر برد- مهنو عمر به کشمیر مهمه دری مبا اقامت گزید و در مزارشعراء متفل من درتجن بخاک سارمید-طغل م مشهدى __ شاع نوش فكر و معنى ياب منثى طبيعت اود. پیشتر در انشابردادی نیال مندی می کرد و در نظم مثنوی تعریف گشمیر و صورت راه بجدے داد مسخوری داده انست من انشعاره فوش آن ساعت كرنزم آرانينى ربائج في خطابيت ليسترجيم قدر واكرددابرك رتعاتش بطرز خیال مندی در تعربی باغات و اقسام میده و گل و مل و از سر حُرْ و کُل بکال دلببندی مشهور و منظور ارباب خیال است د از فقرات اورت نسه در وصف تاشیاتی گفته است ـــــ مرشعاتی نساید صفور کاغذ سباتی لنم تخرير وصف ناحثياتي برط البفين دبيش مت عزور لشميربود فعل خزال عسالم اذر

گوئی که دری باغ جن از نقا آورده نهال سنفله از نزمن طور و انه طازمان شام او کفته است و نونه است و نونه است سام است سنونه است سام است سنونه است سنو

ان آبی است - دارا عرش کوبسلان مادیخش نینت فزائے کری داورنگ امال کرخی میر دارا ابوالقاسم داوان مشهور به قاضی زاده به کشهیر آمده در محلهٔ نایمیار بریک دوکانے داوان داند مکونت می کرد د به معنی سنی شاغل می بود - بوب رحلت منود در مزارش عوال محلهٔ درگین بخاک اسود - قاضی ابوالقاسم - مشهور بقاضی زاده از اولاد قاضی شریح است ازال سبب شهرهٔ بقاضی زاده دارد و در عهد شمایههای بر عهدهٔ دایان کشمیر استقلال داشت - صاحب طبع و تواد و ذهبی نقاد بود - در سایر عکوم خصوصا در نظم و شرسرکاری می مود - با وجود کشرت اشغال ادقات در عیش و عشرت می گذرانید - بود رماند عمود در مزارشواد اسود و مدقانی زاده از اعال ادت -

فالی از ذکر توعفو عبره کایت با سرمونے بغلط در سم اندام نیبت محمد فلی در سم اندام نیبت محمد فلی در سم اندام سرد در فن سخوری و شعر گوئی نور بے سمتا بود و در ملازمت نداب اسلام خال وزیر افلام اوقات می گذرانید و شعر بائے مؤب و فکر بائے دست بستہ بر منعی فہور می ادر این اندا

در تلاسش سوفتن جول کاغذ آتش زده داخها کے سیندام باہم بجبگ گفاده است در تلاسش سوفتن جول کاغذ آتش زده در شخصی من تبغش افت دبیک

لبتدکنیم کمراز قبفته کمسان او دکشتن من تیغش افت دبیکو بمیاری تیمش راتنویز مچه بنولیسند از بردهٔ حبثم آرندخوبان ورق سا بو

بعیش آباد منبوستان غم بری نی باشد کمونتوا ندا زسرم کر بان دسفیدان

کمترنیم از تیمسر و فنور کمن درمنه بریخی خود ایمیم مثنوی قضا و قدم و مشوی تعمایف کشهار بیار تباش گفته است . کر زبان زد ارباب کمال و سند ارباب منال است - آخ عمر بتقریب رفاقت بعض امرا به کشمیر ایم و درین جا طبع سلیمش سقیم شد . در مزاد شوا مجاکنا است و دایان اشعاریش مشهور -

مهرزاط الیاسے کلیم _ مولاش بھان است - معاصر رہ خید و اور بھایت رہ کید و افران قدسی لا : اکرشاہ برر سنجید و وے نہایت رنجید و ابنیت سنجھ ماکہ زبان بحلق بالیتی کشید عب کہ اورا بزرکشید تد فی الحال از اصفہان در شیراز رفتہ و بہرہ تام از دائش علیم رسی یا فتہ رہ نورد منہدد ستان گردید - اگرم مدنے در ممالک دکمن و اطراف منہدد ستان سیر می کرد عاقبت برگاہ نشاہیمان ربید و در ملک

و اطراق منه که درید - سمخ محر او را بلک نظم کردن شاهنامه بینه و در مزارشعا که در در شاهنامه بینه و در مزارشعرا در کشمیر فرستادند و در پنجا رسیده بعد جندگاه از مبان در گذشت و در مزارشعرا در گذشته بینه در سیاه مید مینه که از مبان در گذشت و در مزارشعرا

رور کرد. فیل جنگ شاههایی بسیاد خوب گفته است و کتب بائے بیار تعیف کوده است و مثنوی کمینظیر در نویف مندوشان و کشمیر بیار دلیذیر-فولگه

د — <u>تات مژوبی اشک فتار ازنظر من اکنون میرکنم درشته کوقتے گہر بے دا</u> سپوکا تب ؟ میان عمگساران سوزم ازغب

تانبی شدر مگرش کس دست درگردن نکوم مفلسازاكس نمى خوامد زلميناكن قيامل

بالبتنتي كمر ازمسرعاكم توال كذمثت وضعے ہیمرماں کربسازی بور الے كومد تراكليم كراتهم ميان كذمنت بدنامی حیات دو روزی نبودشش كيروز مرفاستن ول شدباي وأن

روز دگر مکبندن ول ازجهان گذشت و ناریخ فرتش ملاطا مرخنی موزون کرده است

حيف كز دلواراي ككثن بريد طالباس ببل باغ بے عصاطے کرد ایں رہ راکا رنت و الخرفام را از درت داد

تندسين ازمردن طالب تتم انگ حسرت بوں نی ریزد قلم نردم اذ شختش و ل الم سخن می*ون زبان خامه میگردد* دونه خاک برمسر کرد قدسی در عمر فادر باد او زیر زمین

عاقبت از استیاق یک دیگر گشته اند این سرسه دریکجا گفت تاریخ وفات او هنی طورمعنی یو در رشن از کل

را کنی -- انه ماداتِ ایران در نکته سنجی و سنخدانی مفرخ دوران بود-در بیش گاه به بهانگیرشاه مصاحب خاص و ندیم با اختصاص بود و همیشه از الغاما

اد فیض باب می شد و در عبد شابههان وقیکه ظفرخان احس را فلیت صوبراري كشمير بخشيدنز شابيجهان مردبوان وزمودكه ظفرخان لأصامن بكيزم كم مردم كشيراً از تود راض بكذارد - ميرالي درانا بود و بغرض رساند -

خسدا ضامن رسول و مِآر بارش یا دشاه نهایت محظوظ مثار و خ*طفرخان* التماس منود که میرالهای رفیق من باشد

و منظور شد بس میرالهی با نظفرهان به کشمسر سمده درینجا رختِ افات انداخت وبسير لباتين و گلستان برداخت - گوينه آنوندملاشاه اي ببيت

گفته اور ___

پادشائ واگذار و دست کائی گزی مجر با گائی دسیدی سرهم بخوای گزی [و این بیت به آب طلا بر تمابه نوشته بود ، مچون میرالی رسید بدییم زیر میس بیت نوشته گذاشت—

من نی گویم گدائے یا شہن ہے گزیں مؤنش را گزیں و دیگر سرم بہنوائی یں آ و ایں سرف موجب غیت ملاشاہ گردید ۔ بعد جبدگاہ میراللی دنیائے عذار را بدرود منود و درمقرو شیخ بہاؤالدین گنج نیش طرف مغرب سود و سنگے بالائے قبرش اسادہ است و براں ایں تاریخ نوشتہ ۔۔

میرالهی مکک نظم او د در آفایم سخن بے قرین سال دفات طلیدم زعف ل

و از منظومات اوست ____

يا المي ز اللي نومېرېسي در حشر سريخه او کرد تو دبدې وهېگفتن ارد

ستبهجوان زلس لبزير كلفت كشدام ريزد بوكرد ازدامن مركان نكاه حيرت الودم

چنان ارزان مناع زندگی رامیم از کف که گویا کاردان عمری آبیزنب ما را
کتاب نذکه آه (کشعل بخش اصلوبی تعییف کرده است ملا هی صالح __ شخلص به ندیم ولد نواجه همرعلی برخوانی ساک محلهٔ و را شعرائے برحبتهٔ کشمیر است و اصلاح شعر از طا ذهبی گرفته در اندک فرصتی بررخ کمال اعتلا مؤد د از افزان مؤد در بدیم گوئ گوسے مبتقت رابد برخ کمال اعتلا مؤد د این ابیات از داردات طبع اوست __

انه آومرد آتش زاغ فرونست بإدبلا وزيد وجراعت مواشمت گردی زمیارسے زیں جبت برہوا برگشت و در روم و ما غافرونشست نم در فتیلم او دوسب را عم فرونشست افرده گنت برمژه لختِ جسگرمرا بإمال دست بروخسندان عمم ملاجير خارو كلے كرموانت دباع فرونتيت درکشور نوکل عمناک و شا دبان به ماصل مورث كحل مداد دادبات اسارغيب داني حسل كن اگرتواني درسر نوشت خواني بايد سواد باست فاول دمم بوسس راغارت كذفب را برة زدخا نركس راكاعما وماريث درسينه دل بمرتن افروزه ازدم من اينجا جراغ روسنن ازرمي بادبات ازحتم فتنربارت مدموريك اثبارت اك رك غارت ترك ادستاديات اذنفس وخصلت او دل كن نديم مكيه باورمكن كرمد خوش كونهاد مات ملاقصیح - از شوائے کشیراست و در عبد شاہیجاں جن بیرائے باغ سخدانی بود و ندی طاندیم افتیار می نمود - دیوان طبعرادش مشهود و ابیات ازنتائج افکارش؛ مسطور _ حسبن بسرائيه دوكان موس نتوان كرد تتنعلن طور سيراغ دل خسس نتوان كرمه طوطیان گراب در بوزه تبخیرت بستند مشكرتنان ممه دركام مكس نتوان كرد

مستوری برائی دو کان بوس نتوان کرد طوطیان کرلب در یوزه بحسرت بستد بون سیایرده نشیس شو کرکل خوبی را بون سیایرده نشیس شو کرکل خوبی را بال ویر سوزکر تا زوت بردازی ب مباد دل خودسیر قفیس نتوان کرد مبراد دل خودسیر قفیس نتوان کرد

آشفته نراز ماست بلے انجبس ما بے نور مثور شریع طرب بے گان ما برنا صبئه غنید کا مافت مطرب نیست مشرم بردن دفتر سرم ازجی ما نشکفته بماندیم برگذار مشبهادت باشیده مگر گرد غنسی درگفن ما از موفتن ما نشود رسیج تسائی نوسش برمراطف آمده بیمان شکن ما ملا فهمی و فراستی عالی داشت ملا فهمی و فراستی عالی داشت

در مناسرهٔ علم مقابلت با قصبی و ذمنی می افراشت و این ابیات از طبعزاد أمدليث تمرياليس توام لبيت دوتا كرد بے وسل میرشد ف عردف کرد گفتم که لوصل آورهم گر بودم عیّر وردا كرترا موخت مل درمكث نوبی سم تعلیم فا كرد مداكر ترا موخت مل درمكث نوبی سم تعلیم فا كرد تا مورك و من مورك و من مورك و من مراح في المرد فهى نتوال رست زاندك من بال زينگونه كردردل عنه اي طالفه ماكرد فطرتی ___ شاگرد ملاذمنی بود فطت عالی داشت - باندی و قصیی حریف بود. مقع كم ميرزافطرت دركشهيرربيد و اشعار فطرتي بشنيد كفت سركاه مرا مشتر معلوم مي مثر تخلص مؤد فطرت مي كردم. من الشواره --ازباغ ديك موائي دما غم فردنشت بائي موس يجنح فراغ فرونشست برنو فكن عشق فرمن خريفاند سربرزدا فناب وبرأغ فروك مت روت نی _ سوائے روشنی مدانی است - روشنگر الفاظ سنبتان معانی لود - این بیت ازوست _ ر درزم ادان بربهاوئ خد حاديد مرا تاراست سوك او نوانم نكاه كرد كانشى _ از عنا دل نغمه سنج گلشن شيرانه بود و از بهر استفام روائع معانی بگزار منبوستان توج فرود و درکشمیر آمود-ف شری __ از ساداتِ خُنده بون شاگرد ملافعنی بود- در شعروسنی ﴿ وَمِنْ } عالى داشت _ مهری مشهری _ از شهر شهر آمده . درین دیار سکونت نمود و مشالم^و شاملان معانی و روشنگر مرآت سخندانی اود-بدلیی ازاعیان خطهٔ کشمیر بود و در عبد ننامجهان ککش سخدانی و نکته سنی را شادای بخشید- این بیت ازوست -کم ده شراب دصل کر برت داباغ ما دونن جنان مریز که میرد بجراغ ما ۷. ننځوی ١- نزونواكدل بطرف راست

مصرتهام

تاریخ بدلیگی اذ تعانیف اوست -فره بخی -- از زیرک طبعان کشمیر بلاغت خمیرو فعاصت تاثیر بود - بهیشم به نناطرازی فردوس آشیانی رطب التیان می بود و فردیان کا فزویخی از انوار طبع

منکه در رنتن شتاب تیزدارد عراد بین کمان بهرمیه میسازی منقش خانه را محکمه مرافر زرین قلم سوداگرزادهٔ نامدار او در مشقت مشق سطانستعیل نون مگر نوشید و اصلاح از میرسین بن میرای کسب نمود - در خوشنوییان زمانه

فرد بگانه بود و هنگفی می نوشت-برخلاف آقارشیدابرانی کرفی بطرز بافرانی می نوشت - برخلاف آقارشیدابرانی کرفی می نوشت - بون آوازهٔ کمالات او لبری شاهجهان رسید در جمع مصاحبان و کتابه نویسان درگاه داخل گردید - جنانچر تمامی کتابه عارات و باغات شامی بقسلم ادمت و شامهمان خطاب او زرتنظم کرده بود به

ملامحسن مثیرین قلم __ برادر خورد محدمراد زربن قلم _ در سعن خط با برادر خود مراد زربن قلم _ در سعن خط با برادر خود برابر بود و آنج در تسطیر تا به عارات بعد فوت محدمراد بالقیمانده بود ف بحال نزاکت و دلربای درست بنود و بر رویه برادر می نوشت و از علم معنوی م ارشت در اشت _ در خدمت سیخ برمالو استفاده کرده بود و هشارین قلم خطاب شامی داشت _ در خدمت سیخ برمالو استفاده کرده بود و هشارین قلم خطاب شامی

اشت -اشت -ملامحدطام غنی -- از قبلهٔ اشائ باست - شارد ملامحن فانی بود

ارباب سنن انغان کرده اند که در خطرٔکشمیر بلکه در تای مندرستان مثل او نوش خیال و نازک مثال برج کے برنخاست - دلوان اشعارش که ممبرزا محمد علی انتخاب کرده است شابد کمالات اوست و شعرش اکثر بطرز ابهام است و شخص آتاییخ] اتبدائے سنعر گفتن و شخص یافتن اوست - روئے مطلع تازه گفته بیش شاه ماهم می خواند—

به است اگرزم خیالم غد نیت معرع ریخته شمع است کردرعالم نیت ابسه کات ؟ ۱. اصاف خط ۳. متخلص بر ماس ۷ سهر کات ؟ ملائل م شاه نظریر ابهام سندی او کرده گفت - شاید مصرع ریخه کرگفته باشند میس خوایه لید-ابی حین د شعراز مبادراه درب ببشهشتاليرا فراغته ونيتان بوريا دارم كرمضن ككرهان بإدرركاب است كنددرسرق مرياد فلنسال بادامن ترمث م بحشر کفتند در افغاب بنشین صن سبرب مخطر سر اکرد اسبر دا میمزنگ زمین او در گرفتار شدم ميزازدرازعين أن كرطامع بانتاو باندان المكس مفراب ما وعكوت برنداريم زاشهار كي معنون را طبع نازك عن كس نتواند برداشت مان بلب از منعف تواندرسيد مانزور ناتواني دمده ايم میان مانزاکت بمچوموران د^{مان دارد} پردرات شمشیر کربرماندیان دارد بون اسين مهيجينم زهبي بران يون دلم زدنت توك نازني برانت می فروشد به بیرس خسالی را ایمف از دولت حن ایس بخود کم کرد اثر رعكس تخب معي من ازطابع وارون في در المينية م جبم بداز فواب برخيز و بچفاتی که بردسسه بجیب موم وزد 📄 زدم بیر بردر کسبتی ملند شد نا مم

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

ولبردن [ننه] عنى تبون قامت رئيم بهراب خاتم يكنف نيت بون منكم مزام ے جاوئ^{ہ ص}ن تو ا*در دمرا برسرِف* کر نوسنائستی دمن معنی رنگیل ہتم باران بردند منتعبر مارا افتوس کرنام ما مز بردند رفیق اہل غفلت عاقبت ^{این} کارمی ماند سے پویک پایضت دیگر بل_ے لے زرقتار می م^{اند} کرد دشعرش مهور تا عبال در ربدان دارم کر کرارس کر از مرک آمونا فه بیرون دارم کردشعرش مهونا فه بیرون دارم که اور بچن مجت درمیان آند نکاف میش سند مطاوت بے نیاز از شکرا میسان انتظاف میش میش میش میشان از شکرا برنواضع وئے وشمن مکید کردن البی ال بیائے بس میل از با افکندد اوار را! تربت راجبر اثر مون بنود استعداد السياصاف و المينه مگردد زعبار میرسدروزی برکس درخورس نزب کے بدام عنکبوت ایرشکائے مراکس کازنائشنائی جرخ مازوزیرگین فرخ ازان بیتر کیمنم سے پاران سر بی را سج دیدم قامت از بافت دم در سال سزار و شخص در کمال ریبان سوانی بعد واقعهٔ شخصت فانی سبشت ماه ملک مبادوانی انتقال نمود ـ

۱- نبی رفی الاصل، (سمبوکات،

از فوت غنی کشته که دمه خمسگین سرکس نیده در ماتم ادخام نشین تاریخ دفاتش ار برسند بگی بنهان شوگنی سرے زیر زمین سخواهم ماستم دلوانی ___ از اعیان شهر کشمیر بود د بر منصب قانون گوئی انوسش فكر و صاحب ذمن عالى لود -استقلال داشت ـ

كيزم مخرت موابر دلم مكسو كرفت بمجو ابرومي نوال نتغ ترا بررو كرفت خال مبا خالی ندېږه گونندًا بردگرفت كثرت بطفن وعفاسرقا سرأزو كرفت

كين معقول فطرت بست تو نيست یک ذره زاختیار دردست تونیت در درست توسمت بیک در دست تومنیت مدسر بوكعتين وتقب ربر سونقت قات محمد حادث ___ خلف قامني الدانفاسم بن مولانا جال المدين سيائد في ا صاحب طبع و تیزف کر لود و در بیش کاه شاهجهان مرتبار عالی دارشت مفارت سلالمین ایرآن را بخسن تقریه جواب می داد و در سخدانی و توسش بیانی نامی و گرامی پود۔

> خوام که ازیں نشیب ولیستی برسم وز نگ نودی د مود پرستی برم از کشمکش خارمتی برمم يك بوعه زجام نيستى نوسش مخم که دېرمبلوه کېريائ را

مزازال ديرترب بخشدكام

زان توقف کند کر دریا بی دوق در ایوزه گلکی را از مناب سین محرم مصوم مرمزیری کیب مکتوب نبام اوست در جلد ثالث مکتوبا

مرقوم - عناس فان _ ولد ظفر فان احتن - آشنا تخلص مي كرد سشنائی کی مسخنوری وسیل دریائے مبر بروری بود و در امرائے دریاد مثابی اعتبار کلی داشت - آخوا ترک منصب کرده بکشیر آمد و درع اس و خول ایام بسر رده در سختاش رحلت نمود - صاحب دلوان است - عبد الرسول اهتنا استفال از ماکنان ملک تشمیر لود و در سلک تازه گویان انتظام داشت - ادائل از صبحت ابل دنیا استفامی کرد آخرا در نزد میرزاستجاع فرند سوم شابیجال رسیده به هشسب و فرمت سرفراز گردید و سبکام بغادت میرزاستجاع با عالمگیر عبد و دارونگی توپفانه داشت و سبکام سرمیت گرخیته در شهر افدته رسید و مدت در طازمت امرا بنوبت گذاید - عاقب متوسلان باریاب صبحت و مدت در طازمت امرا بنوبت گذاید - عاقبت متوسلان باریاب صبحت مالمگیر گشته ـ بقیهٔ زندگانی خود در طازمت او بسر برد - در سامن مرحلت نمود -

فلک جبرا کمر احتیاب می منبدد منزائے بادہ پرستان خار خواہدداد گوریند وقتے جھے داشت و رہیج کیے از امرائے دربار عرض مطلب شن منوانست کرد - عاقبت مختاور خال بغرض اقدس رسانیدہ کا میاب شد و در مدح او جبد رباعی گفتہ است - ازانجلہ —

اے فان طبند قدر اکسیرسخن قربان زبان تو مخانین زمن تاخت طرا شفته دلال جمع منود یکبار بچوسر فرین ان من من منشی — از مردم کشمیر است - در نظم و نشر طبی بلند داشت - اما جمهت گذرال معیشت مهت خود بیشتر بین ان می گاشت موجب آن عمر خود در حضور نویسی مکام مبریرد -

درب ایئر خونش حائے اوارہ دہمید درجازہ کاردل بربیجارہ دہمیں ہ سرحین دکہ کفارت ندارذسی کی بدان کنید دکفارت مہید می سرند کہ تسلی شاموے بود۔ ہے ہجو مردم کشمیر بطرز بحرطویل کردہ در بیش گاه سیف فان ناظم حوب دوروسے اعیاں مردادان گذرانید و تواجع فایت الکین کم درال ایام رئیس سشہر اور محدر فیع منتی را درباری جواب او استاره منود - قدے بزور بودت نود در یک تساعت بواب بهمان املوب موزون کرده روز دوم در مجلس تیبیف فان باواز ملید موانده و کسلی شاع را ملزم ماختر از مشرکی اخراج نمودند-

تقل محرطوبل __

تعنت الله برآل تسلی کم اصل و تبرکار و گنهگار که خود را بزمان دو سر داد سر که آدم موزول و سخندال و سخن شیخ مهم آداستر از فضل و مبز داد کر گر بائے بہجرش بفشارند بغریاد بیارند جهانرا -

لیک حیف است که ادفات چنین مردم پاکیزو د دانا دنکو رائے و خداترس و حقاندلشیں کم جز ذکر خدا فکر ندارند شود صرف بسازند نر از نون کے رتنخ زباں را۔

آپیم در تی این طائیهٔ پاک زنادانی و بیخی خود گفت به تهمت و بهتال در به مال به تبیل و به مدن کذب و پریشان کرمزائیس رسد از ایزه متعال درین مال به تبیل نه تاخیر که فرصت بنوه خوب باین بے ادب خیره سرِ المحق و نادان تا جزائیس بود این دو سه موفیکه بر آبد ز دبان من آشفنهٔ حیران ز ره خثم وغفی نانکه چر لائی که کند تسلی قلتاق و قرمساق گلاخوے و سیدائی و برایش عجب رئیس به بدگوئ ابنائے زمال عادت و سرکیس نوره و گذه کند کام و بهزار کو ان بر مردم کشمیر که دارم خبر از حال تو و وضع تو لئے بیخر از خواش که در عهد بوانی بمیان لبغل مردم به گانه کلان گشتی و صدبار بگوش تو از عشاق رسیده است که از کشمکش کم نتوال بود که دنباله کے در عقب ایت تا سامی که بیربیار شد از طلعی نحمت اثر رئیس که بیمی بنوه پیش باین طرز ز برکاری و بینس گرفیم زعف بود و تو در بیش خبل مثو کم زباخیمی خود پیش باین فولیش میک باختهٔ عمر گرازا۔

بعبد اذال ركيس تو كرديد مكس رال تو و راند ز دنبال تو فرج مكس ميند

تنصرتها وم

کم عثاق تو باشند کر بروز سیم خونین شستی کر الهی هم روز تو جنس باد مربی فر جنان بین خرجه بینی زیمها در جهان بیج نکوئی رونقت کم شد و عثاق تو بیرار نشستند و گذشته زعش تو وکس یک تامن مقدم کیے باد و گر بنگ سیم سیماد کیا بود بحالت نظر باده کتانرا۔

سیداد مجا بود بات نظر باده نتارااز پرنیانی دلے نانی و عربانی د حیرانی و بعزی و نواری و نفت که نفیب تو شد اندر وطن افتاد مولئے سفرت در سردالا جبر بدنسی که صد باجهٔ خو باد نمیش شده رخصت و چین که از اطاک بدر بافته بودی کیکه کدهٔ پر زنگ دوبا موزهٔ بدرنگ لیے کهبه ولیس نگ و دو بیتاده چرکس و یکے لائش خر برو زبن موزهٔ بدرنگ لیے کهبه ولیس نگ و دو بیتاده چرکس و یکے لائش خر برو زبن میم اذ تاخت ندام که بدست که افتاده است و که داد است تصدی پرد قبر درنت تا ما و برائے تو مها شده آن مرکب و از قریر و برازهٔ نود آمده با دوسرنگ نکبت و بدهایی و افلاس و گذائے ببوئے مند کم سخور بر ازیں نبست خازا۔

بیت و بدی و اها ن و ندے جوے تہد در اور بر ادین بیست حوارا۔

است و بیا بی نرگدائے دو سر نہ جامئہ رنگین و تعم کی اند سفرہ ارباب سخادیج

است و بیا بی نرگدائے دو سر نہ جامئہ رنگین و تعم کی اند سفرہ ارباب سخادیج

مخاطر نرمانی کم کیا دفت و قرفت و قمامیم بید پاچئہ خودموزہ صد مالہ و بتیا وہ

مد بارہ و آن مکدہ کے قبضہ کم میراث برریافتہ بودی و بگوزیر بریشش کم کون

میست چنیں نخوت و لاف تو و اظہار سخدانی و بیجا ناعری کے بتو دارند مسلم بر

دنیای که بود نیز بهم مردم اینجاز نفسهک قد پاکیزو تر و بهتر از شود سخن به تو میاندو تر و بهتر از شود سخن به تو مودون تر فود بهتر از تود به خر و خرومر د البه و ملکان گراز راست نرنجی ز خرے کمتر کو از ساک تردگذنده تو از حامد ناپاک کر خود این بهجو تراکانی و عرب دگرازا به فقل —

در واقد است برائے دمستے نوشتہ است ب

رتعتل ۔۔۔

از سوز خاطر قو و مودم برمیج دمّاب کم انجا فتاد اکث و اینجاندم کباب

ا- يدورننځ ک

وقتیکه شعله از در دیام آدرکشید کس آگهی نداد باین دیدهٔ بر آب سببریمه نیر سرمرهٔ هٔ من دخیره بود ازیک نگاه خانهٔ آت سندی خاب تا این خررسید بگوشم نرسوز دل یکم نگشت دیده من آئنا بخاب اما زسر نوشت کے داگریر نیست این سرف انتخاب نمودم تصدکتاب سردم کرعیش تلخ خابیر سببردول بربام کار شعله کند نور ما تباب با د ملال داره ندمی بصون دل آخرکند تلافی آت س الجرتراب محمد زمان فاقع __ برادر ملاطام غنی شاگرد ملامحس فانی بود و از برادر مود کسب فیوش معانی نمود و تا آخر عمر تبدر سی دوادی آشتخال داشت و در فن سنخوری متاز بود -

نولِهُ ـــِــ

مگر لذّت دنیائے سورو سرزده اس مزاج زمر اود نفت نظر زده ط شیدم ازب فواره این صدائے بلند کر گریم باست شرخنده بلے برنده ط قدم شمرده گذارات خیال بهتو گرد بخادردل ماراه نیست سرزده را قدم شمرده گذارات خیال بهتو گرد

مان فدا می زیدت مرمزد بای زیدت

ارتميم كل قبائعة نما مى زبيدت

ای غلطاندازی دبازی بای زیبدت

ببرومازى إر رنكس ارضا مى زيد

غزل___ مغانسة المساقة المساورة

میکرت ما تارد بودے جامئر مسلوکشید میکشی د بازمی ترمی مشهد کمیستی بهجومے از بردهٔ ز نبوری حب م ملور میکشته میکند میک میل در اور در تاسیم

ببگرشتی نآفع اکول بالدمال شناسی سنزمن ما بی در آغن دونامی زیریت میبرزا داراب جویا۔ بسرملاسامری سخنداں و معنی دس بود و در من خندی تنبع میبرزا صائب می کرد د با محدسعیدا شرف و ملاعلی رضائخ بلی

معودی مع سمبرراهاب ی رو د به سمد سیو سرف و سام و روان به کا که سمراه ایران می دان و نوی و سام و ایران و نوی که سمراه و ایران و نوی که سماه و ایران و نوی که سماه و ایران در کشمیر آمده او دند صحبت داشت - صاحب دایران و نوی که سماه و ایران در کشمیر آمده ایران در کشمیر ایران در کشمیر ایران در کشمیر ایران در کشمیر در کشمیر در کشمیر ایران در کشمیر در ک

قولِهُ ___

عیں دریاے دصال است بہرشم زن جوں جاب آگر ہوائے قو بود درسر او

می توان یافتن از نالهٔ قری کر مرام آتشے مهت نهاں در ته فاکستر اد دل جویا نؤرد زبی غزل کا کمی آب منقبت سنج بود فاطر مرحت کر او شاه مردان جهان آنکه زبان تلم زین دوم طلع شده بروسته ثناگتراو

بدو عالم ندیم ذره فاک در او عالم و سر می دروبهت بگردسراو سرکرت دناج مرش فاک در فنباو برفلک فازکت د بلکه ب لا تر او بعد فنبرز غلامال عسلی نوانست کسی نیارد دگرے بود میواد میسراد میلاد میسراد میسراد میلاد میسراد میلاد میسراد میلاد میسراد میلاد میسراد میلاد میل

در الله مرحلت نود - بون در مرثیم لعض اکابر ابل سنت و جاعت بمحتل گوئی نثونی کرده بمیس گفتر بود ___

رسرش گل باد گرز آبنی ترشش نارجهنم ادر باد نبا برآن بلفضے شعرائے شنیتر در تاریخ وفانش جواب دہ شدند و جنیں منوفی کردند۔

مانیم --مافضی تاریخ جویا نبیت و فتش بود کم هم بر نکه گز کردند او راگشت تاریخش دست

مرمبرعوض داردر گله نداره _

کامران بیک گویا ۔۔۔ برادر میرزا داراب بویا است و در سخوری با او برابر می آرند که شاعرے از ایران آمدہ بود و کامران بیگ ہے ادبانہ با او برابر می آرند که شاعرے از ایران آمدہ بود و کامران بیگ ہے ادبانہ با او بحث کرد آں شاعر تاب نیاوردہ گفت تبرآن سامری کمش تو گومال گومال گومال گوہ است - میمنین ویگرے از شعرا در صحت این میر دو براور وارد شرہ از شخلص مردو برسید کے گفت جویا و دیگر گفت گویا ۔ شاعر گفت کردہ اید - بروید زادہ سامری کہ تخلص طالب، کیلیم را سردو برادر سفور تقسیم کردہ اید - بروید زادہ سامری

از مردم کشیر بود در شعر گوئی د تاریخ یا بی سو کاری د تاریخ یا بی سو کاری می کرد - نام حضرت مجبوب جمانی یک نزار دیمد تاریخ تصنیف کرده است و از سریک بیت تاریخ ولادت و عمر و وفات آنجناب یافته می مشود و از

تفادر روزگار است و از لبسکر در ورطم تایخ گرئی مح وستغرق مشره بود و برائے تعرب آن به وفر و ذلیل برائے تعرب آن به وفر و ذلیل مشر بود و آن اشعار برجسته می گفت و کا هجار فی تنز ا در اهیم خال کمال طاقت بیال منظم کرده است و از نوش طبعال وقت بود و قول است و قول

الم قدمن بالف قدنو لات مي يعني كم وسودم بصال تو فنات مد

درانشهم شسه خوش ازفراق روت بجن غنی به نظام را رم در گلوست خواجه می ای الم الم در اخلاق و اطوار نخواجه به نفر د و در اخلاق و اطوار بر بدر خود تفوق داشت و گلب میل بشعروسین می کرد - فده

مردم بجنون نریکگر در میش اند خود را بهتر زغیرخود اندلیشند ماجی همداسلم متخص برها آل سی بهتر زغیرخود اندلیشند تونین اندلی در میش ملامحین فاتی تلذ نمود و بعد دو برادر خود خلعت اسلام در بر کرده کمالات انسانی حاصل نمود - در نظم اشعار در الجئے آبدار می مسفت و برحیت می گفت و در حلفهٔ ملازمال شامزده برحیت می گفت و در عفوال مجانی در منبد رفته و در حلفهٔ ملازمال شامزده اعظم شاه ماز برکشمیر آمده برامیدگی وضع و سلامتی طبع دلهائی سمکنال مسخ نمود د فیل حبک شامزاده را برامیدگی وضع و سلامتی طبع دلهائی سمکنال مسخ نمود د فیل حبک شامزاده را برامیش بیار موندل کرده است و در ما شرعالمگری مرفوم و این غزل در فعت شام است و در ما شرعالمگری مرفوم و این غزل در فعت شده است و در ما شرعالمگری مرفوم و این غزل در فعت استان است و در ما شرعالمگری مرفوم و این غزل در فعت استان است و در ما شرعالمگری مرفوم و این غزل در فعت استان است و در ما شرعالمگری مرفوم و این غزل در فعت استان است

پیوند کرده لعل خط متقیم را نطق تو تازه کرده کلام قدیم را روشن نموده معنی خلق عظیم را تفسیر کرده آبر عفو کریم را قشمت نموده سائه فیض عمیم را

بر اوج بردهشی تودین قویم را بچون تاب مه کم مظراندارهبرت درشش جهت تبسم صبح مدایت است ابرشفاعت که مهم انبح رد محدت گطف تو برمرسم انسداد کائنات

شايدىدل سود بهوائ مدسرات از فلدسرسح ملک اردنسیم را ازلبكه درازل شرف ببيت تويافت الإسيده دست كوراً للي كليم ال ازامرونهي شرع فمتنيت دوكفراست ميزان عدل محشم آميد دبيم را لطَّفَت كَبَات سالم عاصي الدوزمشر بالثد شفاعت توشفا أبي سليم لأ باباهاجی مغنی __ بسرهاجی تبدر بود و درمیان اقران درسن

تلاش ولطف طبع المتيازكتي دائت - قصر وافعك كرده ألت

نونر اکش ایں الت ۔

زگوسر آب را دردل کره ما ست دل اتش زبوسش گریه دریاست بوا از دود اوشدائش رنگ جمن از عنجُرُ لريز دل تنگ بعبرمی برسی زخاک باک طینت که دارد مک بهان گرد کدورت

اگرسنگ است آتش دردل اوست أكركوه است دارد ناله را دوست تدغافل داغ مانكاسي مداري فرمغ مشعله سمي نداري

برأ ازبرده جمير بن ناله الماس تشعله دربركن بيجه لاله بهادستان داغ دسيل نورث *ذبوش گری^د طغیاں حبزں سند*

دُرُ اکے کم ریزہ درع_{ز ا}لیش بهان مغفرت باستديرزائيس بگوسش دل سنن پر داز ک

وروغ منعلهٔ پرواز گشتم اود فاموش شمع نالهٔ زار که از باد بودت خصم تو نخوار ^ا تراود اتش فامکشل ناله زباب داغ است هجور برگ الله

ز د*رت فتن⁵ بس*دار در و اب نی گردد بگرد ریده با آب

فغال ماننددل در مؤں طیب و بجلئے نالہ جاں برلب دسبیرہ هامی حب ررمیری ملی___ در فن تستخوری متاز کود و انتعاب

رحيت مي گفت -

ملا فالجن -- از متعرائے ناموار خوش طبع وستودہ اطوار اور-ملا بنش ___ دانشند كنظر نسامت و بلاغت تخير درسن مني

دليذبر لود

ملاخابت و فلندر مگ و آذبری _ برکس زیرک طبع و نوسش خیال لودند و عرفود درسخوری بسر بردند -

مير لورالدين مشارق ــ از ساداتِ ايران يود و بتقريب قرابت قام إلدين خان در مندِ آمده مدنے درانجا گذرانبد- وعتيكر برادرش ميرضي الدين بدلیانی کشسیرامتیاز یانت میرزا نورالدین سم به طفیل او در کشمیرآمده بعد جنگاه باز بهند رفت و در عهد فرخ سیر عهدهٔ دارد عگی دفتر دلوانی شخشمه یافته باز در کشمیر رسید- معمر و صاحب افلاق جمیله بود و با مبرزاصائب و با محد مسیدامشرف دغیره صحبت داشت و دلوان اشعارش معوف و درمختایش رحلت تمود ـ

کے متود محرمیابی و بیا بال کاغیہ کے درکشرح ول ودیدہ گرماں کاغند ثده ازطوطي نطقت شكرتان كاغذ ارسخن کام ودبا تراج ملادت دادی مچوں فرکیسم برت ایں منجو مغدال عند ماشد از مؤنِ ول ودیدہ ام افشال کا غذ ، سچوطو مارمن ازرشک نخو د می به سجم

نامه از موز دلم كاغذ اتش زده ا قاصداه باميدروال كن شارق كممكرا درد ازنزه عزيزال كاغب

جرخ منت کش زمشت به توانم کرده ۱ وشمنا نرا عامز از تیربیا نم کرده است سمنجر بازاز مهر باني باباتم كرده است

بلال آسابيك بال آسان سرابردازم

سني موال بيثت مارا بول كمانم كردوات وتتم ورملك معني طبع تظمم ث الداست ا زمنکایت جرخ مسلکین دالنمبذرسی کس عركش از ستاد تجاوز كرده كود ـ

ا - بسهومعنف ؟

مواجم أورالتدولوانى — ازاعيان شهركشير است و از تحفيل على غريب مررحه موليت رسيده بود - شغل تدريس نداشت - اسفار برحبته في كفت مير كمال الدين — از نجيب زاده باك كشمير بود و در عنفوان مواني سخدانى بهم رمانيده - از شعرك وقت استفاده بنود و در مثورك و فر مثورك و فر مثورك و فر مثورك و فراني و تحريه خط نتعيل مشكته دست عجيب داشت - مدت در سلك ما زمان شامزاده ميرزااكر استقلال يافت - بعد واقد مؤوج شامزاده و مزعمت او بطرف أيران هي مرتزاكر استقلال يافت - بعد واقد مؤوج شامزاده و مزعمت و بوساطت فاصل فان حاكم صوبه ملازمت شابى و جاگير حاصل كرده ادقات خود به تناعت مى گذرائيد و رفعات رئيس بانكات دلاشين بجرب دستى مى نگاشت به تناعت مى گذرائيد و رفعات رئيس بانكات دلاشين بجرب دستى مى نگاشت به تناعت مى گذرائيد و رفعات رئيس بانكات دلاشين بجرب دستى مى نگاشت در باب بخريد انشائ هيركهال مشهوراست و اين رقد كه بنام ميال محفور النه در باب رسيدن طبق عمل و برآمدن ازال مار زنده فرستاده بود دريني برائ بموم مورسد

یاریکه مخالفت قول وعملش گریز زلابهٔ سراسرو خلش به سول مفل بشیر شیس از راه مرو زمر ماد است در حقیقت علش طبق علی معنی که از شرب خانهٔ آن علوفت انتما حصهٔ تلخ کامال صفالت اخلاط ابنائے زمال مشعق که از شرب خانهٔ آن علوفت به کم کل اغام بر شعری ما شیری ماخت و سگ در زنور فانهٔ این روستا پروردهٔ به باکی از اخت - بحکم کل اغام بر شعر به افیالی حقیقت مجت مسطور بمنفهٔ علیه منود - یا خود گفتیم کر جو فروش گذم کا می مشید م و زمر فروش شدم کا می میزم - یا زنظر بر آنکه افعال بزرگال خالی از حکتے نباشد - حاسوس فکر را بهر سو دوانیم و مراغ از معا نیافتم - کاه تفور می کنم که آبیم سالکان طراتی به شرارت است که از کشت فکر یا مهالا می منبرم کر زناد مشکلان شرک خفی است کم از شدت سیاه کفر رنگ درون سیاه شان گرفته گاه حداقت سیّن الینان منظور داشته می دانم کر الصبی صبی و لو تعتی المنبی از طفل مزاجی من دام منظور داشته می دانم کر الصبی صبی و لو تعتی المنبی از طفل مزاجی من دام خلط افتا دند و بازیم بیم شراس باطر مورده ایری غاض کر این فقر تصورت خلط افتا دند و بازیم بیم شراس باطر مورده ایری غاض کر این فقر تصورت

حقر در نابود مافتن این فرع بوام جالی بهال حال عصائے موسی دارد وگاہے ریاضت وبھاد انتال ملحظ داشتہ بخاط می گذرانم کہ توسم کشتن مار نفس مطبقہ کہ در طبیعت جنیں حلقہ زدہ کردہ اند۔ ازب بیخ کم یکہ تازی معرکۂ جہاداکر صید لاغرنفس را قابل فتراک علو سمت خود نمی شناسد۔ حاصل کم سرحبند مادبشہ از غفہ عدم دریافت گئج حقیقت ابن آبخرہ برخودی بیچید و بہ سوراخ مطلب راہ نمی برد۔ مگر خود ارشاد فراسیند و این عقیدہ بناخن بیاں مکہ ای

مخاهم علی اگبر— از اکابر نادگان مرم فآن بود که منصل سرآت واقع است - در آخر روزگار شاه عباس صفری بهند آمده در سدک ملازمان شایی مندک گنت و بتقریب بیضے فدمات مکشیر رمیده در این جا توطن گزید مردے صالح د بنوش طبع و سحنور و تاریخ گوے و خوشنوسین بود و در نظم و نشر مهارستے عجیب داشت - رتبات رنگین و منشات فاطر نشین می نگاشت - این حبد منفر زاده طبع ادست —

یاد آن موز کردل درخم کیوے تو بود

ات تحوگردیدن وبیخددستده افتادن من در رسندشد... نظر شاخت

بے سبب بخرشدن درنظه رانداختم دل راددازمن وانداخت دگرازنظرم

قرنیائے ہوم فاک کو کو تو بود ارسے ازنگر میٹم سخن کوے تو بود ایں مبرلائن ز تو وطع سفاج کے تولود حیث مایں بیم کراززگس جادئے تو بود

در التلام رحلت منود - هم المراسط معلات المراسط معلات المرسم المرسط المر

حيثرجهارم

ازعنفوان ستباب در فن استكتاب مي گذرانيد و در صنن آن كيت فكر در میدان طیع آزمائی می دوانید و بزور طبع وقاد و استعداد خداداد در اندک زمانے رابت سنخدانی افراخت از اقران دوران گوئے ربیعت دبود و نوت خود از کتابت مثنوی معنوی می فرمود و در مدح حکام و اغنیا گای رغبت نه ننوو و تا آخر عمر در تجربیه و تفرّبید بوضع سرزادگی و فلندری گذایند و در راهای رملت گزید -

قولديه

رو کرد سوسے کنشب مارا عننق نو بوسم مرشت مارا نے میوہ ورونہ سایہ دارم دمقان سجر كار كشت مارا کارستر مطلبے مرستم تامد باشیم بے توہاث گرید گفتی کو نگفتی بے فائرہ برخ رست مارا گرارزونے بیشت مارا موبان گفتن رزشت ارا بإمال مفاشديم وايس بود در عشق تو سر نوشت مارا ب*ارب که به*شت منزکش ماد سركيس نعت ببشت مالا سرآتش سنگ لمغن شنگے كم شوب عن مرست مارا ديوان فيتيم و مجون از مون حسيكر لؤسنت مارا سبت ازخم بادة ليثت بركوه مشتاق لبان خشت ادا

كرديم سيرككشن تامار يارسردو تتندملبل وكلبهاعتبارمرده محنيم سيامستش لعل قدح مرستش اذعاشقال داد دندصرو قراد سروو از مغراب مّا ذبرها ست ازعمَّه، مع جيَّ تعشيمان ولغرميش مست خادمرود ز نین مایدارش برگلشن غدارش تنوش حلقه حلقه كرده مانند مارسرده تحبيندمست بالهم مشتاف وبادمردو

۱ منت نوج مرفشت ما د دننی ی

س یا بود کرونے ای آرزد برا بد

ثاه مشتاق از سرع نا گذشت

الحكم ساطع _ ببرملاغالب بود - بون مين شعربر طيع او غالب شود اولاً از لالم ملك مشهد اصلاح شعر مي كرفت - ثانيًا از میرزا داراب جویا استفاده موده - براقران فائن شد و در بود رفت با مَلَا مُحْدِسِعِد الشَّهَا كُم بركُندُه سُعِلِكُ دورُكار بود صحبت داشت و درانجا سخدمت نثاه عالم بهاور بارماب مصنور كشته بدارج اعلى ارتفا ننود و بعد انتقال او در دربار ^ا فرخ *سبر نمرات* عالیه سرفرازی یا نت و بعد شهاد او بولمن مراجعت کرده زندگانی مؤد در کامرانی و شعر شوانی کسر برد یمن انتفارست سراب عشق تازد اولیس ورسش مراث دن می از دل فراموش

مفتم زجام عثق مستى دادند کاین شیستم بقید شمشی دا دند ارزان برمتاع ننگرستی واونر سطيهم التجه بردادم از دست

بجذي رتك شمراز كذبون مرماني تندم موك حزاي ورت نى مندد لشاني كەرىك ايى ناتوان چوڭ كاتاراينى كەرىك ايى ناتوان چوڭ كاتاراينى قفس زندا في خود (أمكن ديگزنگها في برنگ غیر می زیرد ترا این عامر حب یا نی رعونت مبث شرداري در آغوش د اننگم اگرفراد دكسارى دگر محنون سباياني زمن أموزا داب مجت تهرئ عشقم

از رقسهم جامهٔ قلم کا ر است د پژه نقوبر *اگریا زاست جلئے جر*کت درينيي عهد يكداد ضاع جهان ديدني ست

دربرت مبران معنى من

له ل من ترا دم است مسر که ار نراع در نصورت مرا تمعنی **نونسی** در ننزنولیی هم بے نظر دقت اود - در سلمالاه رعلت منود -تاریم

نور ایمان مرفدسش سلطم میرزاعیدالغنی میک متخلص بر فبول سه از مردم بهلوج لود- طبع

موزون داشت و بطرنه ابهام نکته سبی سوف بهلودار میزد او در عهد عالمگیر محفور رفته در مصاحب مهایت التارهان نائب وزارت ممتاز گشت. بعد

وافعهٔ او در شابههان آباد منمکن منده - مجلس طرازی شعروسین و دقیقه بردادی ای من را بدههٔ کمال رسایند و مرجع ارباب معنی شد-

قولهٔ ---گره زکارکیے وانی تواند کرد کیکددرگره جامه داری الکارلیت

تا سرفص انداز ناز کے شوخ رعنا کردہ ایری میں داگا جی سم میں سینت است کا دور اور انداز اندا

و بیرش میرزاگرامی سم صاحب نن برد - این رهاهی از دست بست سمیشه مکم کے در دیار ماجارلیت که خامه است مورگ ابر درگروالیت مزار داغ فلک خود زاخترال دارد ترا ترقع مر بم زمیرخ زنگار لیست

سزار داغ فلک فود زاختران دارد ترا ترفع مربم زجرخ زنگار لیت معنی در میری در میری در در اوایل عبد فرخ میری در

زمرهٔ منشیان امیرالامرا انحراط دانشت ...

غولیژ... انتظار اندسخن عیبت دانا بون ملال معرع برحبته با بدگونس ازما بی کو د

> د شا*ع برمب*ته بود -قدام

جرخ از مجرم راده داعے انسروفت بربزم نود جراغ

وز دولت داغ عشق کافی است خاکستین بطرح با غے معودف دریں بہار تو بر دبوانہ بہسردہ کردہ لا غے معروف دریں بہار تو بر در فن سخوری فرد نامی و مرد گرای بود - عرفود درسخن گری عرف نمو د۔ برخود درسخن گری عرف نمو د۔ مرفود کا انواع فنول برگرام مرف کا الاستر و از انواع فنول برگرام

و در بدیمه گوئ فرد فوفاسته بود. و در بدیمه گوئ فرد فوفاسته بود. محمد انشرف یمتاسه کم گرے و برجبته گو بود و دلوان اشعارش مودن.

> ۔۔۔ درمیانِ ایں مہرارباب شعب سطر اگر کم گفت میکتا کم نرگفت

-دل بربیجاند برین سال کردداوران کوان ربط در دفت نماند بون نثود مرفزد کم

عشقت کی ازجاره و تدبیر ندارد درمان تب شیرطبا شیرندارد

طیع فرصت کے اسپردام ساملے می مثود ایس کبوتر مرافنس مثناق بام دیگر است

شواهبرامان الشريب ولد خوام الوالفنغ سالوني بود و بحش استعداد ميل فاطرش بشعر كوئ إفتاد مرد منا دوروم مینه شداندریم بیدا نیکورنگ یا رمن یجورنگ من میدا اين نال إذبني لكذشت المحرض افت المستريد قامتش كرده فيا بجن مده خوامد ركسيد مخرعاقل ___خطيب عيدگابي سنخور نامور از مداحالِ اميلام ت سد لود - جنانچر در مدح او گفتر است ُ اقبالِ تواقبال *کندر گردید دینائے توو دین توہیر گردید* تارگره تو در روز ازل بارشتهٔ عرضفر بمسرگردید رِ رَبِعُ أَو النصر مِن الله مرفوم - اے بازیے ت مزب المثيل جهالنت ما درمع روم ر بافوج سباه عاقبت در ملازمت مشفدر حبك انتظام یافت _ تعکیم رحمت الند در تخصیل مصابی و قواین مجانی بسر برده بر تعوائے قدیم تقدم یانت ۔ بيانان جال رسدس وم كرازتن جاب برون ابد عزیزی میکنند لوسف که از زندان برون آید ر گلخن آنسبنه کداز داغ غمث گلگا , نیسه ...

گلخن آن سینه کداد داغ غمنش گلگل نیست اخسگر آن باغ دروغنچر شده ملبل نیست میبرآسس النگه معروف به فصاحت خان متخلص به ساضی مرا در زادهٔ قاضی عب را توئیم معراد شاگرد عبدالغی بیگ قبول بود و در مرتبهٔ سخدانی

دا، گلار عن در وَدَنَيْنِر منتُدُ اندرجن بدا در نسنه و ی) را در در احدث و بخت اربوع نید بر تاریخ حسن مصددم جعفه ۱۲۸)

از اعالی و ادانی در گذشت و مثنوی مشهر آهشوج و در ف د محتوی فان مشهر - اشعارش از باده مفایین مخور و این جند بیت از طبعزادش مسطور — طبعزادش مسطور — رامنی از قرب قیامت عمر کوتاه شد باغبان از بیم آفت میوه با راهام بجید

باعدلیب صلح تمنم یا برباعث السلط کا ترا بخاطرعاطر میرسد از دامن این کوه نخام بررفت دامان بزرگ کر گرفتیم گرفتیم

سمیشربر فراده ایک می مارلیت کرادی منصب نیاے دوں مگرنالیت درین محیط نرفزاره ایم دنه گرداب بهرنشید فی فرازار جبر کام ما جارلیست مرمین اگرمز دد ستود تعجب نیست سرد دِ رامهٔ موت دیمات بمارلیت

ذن صاحب فرزغ مج مثدعلبت طبع^{ست}

دىثوار بودعلت أم القبب ن

كال فقرو عنا خصم حال بودراني كمنحل راخطر الدبرتري وبي باربيت

مرکر فرمان نبرد صحبت او داغ دلست کالم قرائت کا فرمان کا کا فرمان کا کا فرمان کا کا فرمان کا فرمان کا فرمان کا کا فرمان کا کا فرمان کا فرمان کا فرمان کا فرمان کا فرم

نقدهان می خواست ساختی نذر بیفش کرده ایم گر کون خوامدسسراز ما آک شکر این سنراست در محولات در شاه جمان آباد و فات یا فت به

محی فی اروق __ نلید رشید مبر محیر معروف با دصاف سنوری موسون بود. دلتر __ دل که لبریز الم شد زنوا می انت رسیم مهم سرستبد که بر شدر صلامی انت ر

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

گر شوم مانند مدر از وصل بار بازمی کام زهر من جری محرحات باوی -- فرش زاده برد و از ملادان استفاده علم شعرد الشا نمود و اشعار برجبته می تسردد-نی خواہم کہ گردی کرد آن کلبرگ برگردد اگر کردد بھرد ادنی خواسم کر برگردد رِر النگ سید بخارتی الاصل بود و در من سخوری مینا و در املا و ان ملا لوسف ___شارد اكريار فان بود و از ممال محراين دار نظر داشت - در خوش نولسی مازد کامل و در نشعر و سخن مرد فاضل ـ ملاحيدر رفيع ما تتمي ___ در عفوان سجاني كسب سخداني سموختر و "از انفاس علامً ننه ترجيراغ على عبير افروختر بوراطت او در سلك مِلازمانِ امسالامرا منسلک کشت و روزے ایر بیت نوشته بنظر امیرالامرا گذرانید۔ باین محیط کرم گرمیر آستناشده ام کفم بوکاسهٔ گرداب از گر خالی است امسرالامرا مكسرار روبيم لبك انعام بخشيد و اين بيت بربيم كفت __ قدر د آنے میت محدوم کرم کا ہنا دخط می دید رہون موقع مرفع فعلعت مرا سخرعم به کشمیرآمده درعبد سوکه صول در زمرهٔ شعرا داخل شد و درال امام کے از شعراً شکر نمک زمین منگلاخ درمیان کشوا کرح بنود و ملا رقیع قصلی الله این است سی زمین گذراند. نمونز اس این است --أمكه مك عالم أنتث از درگبش يا مردو وقت دال *حب* و ل ماش و *بر منج* و ردعن د*شکر جم*

نین برآغرسش مرومن مندبر سروامی بر نی کهید محريحلي تفال متبي ___ فرندعهام الدين فان است كرمبيد ناك ا و و از عبدالغنی قبول و قاسم خان انلم تنود و طبعی عالی واشت -

في لموكي غيرن اعبوفا ديدن جرادد

ورحضور من ازوا حوال برسيدن حبر لود بازاز فرياد او ازراه گرديدن مبلود ويدن ويرصيدن احوال مهمل ومهل

سرف بنهائي ازودرگوش برسيان ميراد بازكروبيان زفريا وسشم

ورشكاميت زبرلب انداز خدمين جرادد حرف بنهانی از دیرشیدنت مم غيرج من مي رفت اورابازلس دين مير بو د زبركب خندبينت مم لود اگر ازراه ناز

كفت خاموش احتين كاينها كمرت ندو میوفائے راہ ورسم ما^ت برسبدن میر بو د

در ایلے کر راج سوکوجون حاکم کشمر بود میل سخندانی بسیار می داشت بنا برس در ایام مفته روز مکت نبه با شعرا مشاعوه می کرد و از شعرائے کشمر مفت

كس انتخاب كرده برنظم كردن ناريخ كشمر مغرب ساخت ... منيي - صامى - نودن مل جج ، نوفیت ، مثایل ، حون و تاریخ کشیررا منه صوبته کرده آبنها تنویین

ساخت و نی بیت کک کک روبی انعام آنها و عدم فرمود بهرن شعراء در ترتب ال مومد شدند و سوكه جون بال فيلان نودند، شام مذكور معطل

ماند و میگی از ملا توفیق دوسزار بیت و از سامی دونیم سزار و از شایئ

منصت سرار بیت در ذکر ادلیاء موجودات نقط مدعا که متین شاعر عزا بود

ور مفحله معلت منود و در مزار حفزت کنج تمخش مهمود.

عبرالوباب شابق __ در مسجد موضع ونجبته برگز كويبامه الامت می کرد - طبیع موزون دانشت و اشار ساده می گفت و در انتخراج تاریخ میم صاحب کمال بود و لفراش مسوکه مجون در ذکر حضات سادات و رایشیان کشر

و باران حفزت ملطان العارفين قريب شصت مزار بيت غير مرتب در سه جلد مسوده کرده است و سرسه حلد ناتمام مانده است و جانشی نشخرش این

بجل الف بازريشود بيوسترنقش أرا

مبرِ *ں گذار وکسن قدم ب*الائے کل اورا اعتمادتهتي موبومه كردن ابلبي است

حضرجها دم محمد حال سکی سامی ___ فرزند سعید میگ اود - بیرون سکین دروازه سكونت داشت و در مبش عبدالريث دبينوا استفاده منوده ببايك سخوري اعتلا بافت و در زمرهٔ شولن سو که جبون داخل شد- می آدند کر مونے سوکھ جون جاب غزل توا**مبرهافظ نثيازي. ڪ**۔ الفروغ مآميمن از ليفئه درخشان سشما انستعاطلید و روز مشاءه تمامی شعرا برائے گذرانیدن عزل بلئے سود سمدند و هور ما في كرتا حال بارياب صحبت نشاه بود ازسرون در اي بیت نوشته فرنناد_ مای از راه میابرون درافتاده است بازگردد یا در میدست فران سم سو معجون او را طلب كرده در زمره شعرا داخل ساخت و مطلع دايدات اد اینیت ب سر سرد از محبت ده نغانم را بحن عقائے قاف عثق قرئ زبانم را و در مدح سو کھ جون و دادان او مہانند نبیات در قیدہ املا کردہ كاربرداز تومها نشداست سانكيست از تبيار در با می نمائی بنام او تنخواه تقدومبس وبرات جاكر كفته درباب خبتن روزي سعةى آن آگر اذمقدد إ دزق سرحندسسگان پرسد تومرد در دبان از در با القصه لعدخوابی سوکه جبون در وبلی رفته کیش الوالقاسم فال گذران داشت و در مواله رایت اجل افرات ب كإماراكهم ككام عفسي سيحث توي آمد ع ق ربون ش ارزد ہو رہنے کو می آید قيامت شرمكرقائ كرعمر منت بازآبير مِهِ روز است أبنكه *و يكر برمرم الفر*فاد أير كر بنود سم افنادن زبالابيرم اورا بنوده سابه گرېينم برمادا دليل اس اي

سرمه دنباله برآن دُکس مکول کشید میم میروندربایش کدایی فتنه د گرطول کشید . تقلین بررس کسی می آن شاہم وایس متخلص به دخريل در ستخوري ممتاز و بربیه گوئی بے انباز برد و در محفل مشاعره مو کوجون امنیاز کی داشت دبوان اشعارش متین و خطم منبد اجدائے خامیم نخشمارش رنگین - مقامل م _ از نازک خیالان مدیم گونی و ماجوی بوده يما__ بسرطا محمالين دانا عرف نامد مهزب الاخلاق در سلال من ازین کهنه رواق بدرود نا عالم تام برزفدا و فدا کے است س ئينه فانداليت جراغا*ل زيك جراغ* نقطه بإبرسطب مسطرجع ث ر بیندشنے من سرگزنمیدانم جبر دبیاز من ترامتندہ سرت سرد کا دور والندكر خبس نتنربر آبير از گرگ یعقوب تراشکوه نشاید از گرگ آبدازبردر انجران بد از گرگ از جین نوکر زیراب می گو بد

را، بابد دانسی کان ؟

بامردم شيعهٔ از يرم تقيه بسيار اگفت مي كرد-

شعرو انشاء فرد مكتا بودر

در بزم باده ماده سخوردن گناهمن

صياسوك حنابي أككه فاك اوست أفاقي

لبس انعض سلام سورهُ لا التمش خاني

ولد حکیم عنایت الله از شعرائے گرامی بود و اشعار طبعراق

اسرالنر شکون___ سخور دو فنول بفراست و نطانت مشون خروره فينخ يجلى رفيقي شاگرد تيجا بود عمر خود در تجريد و تفريه نزد بمشيرهٔ خود گذرانيك

به و استنبزا غالب دانشت - سرگس و ناکس را سزل می کرد - سخیا که برنبت ر خود و برنهٔ خود سخ فحریکی بیار سوخی می منود - بزبان فارمی و کشوری

نومیگفت. بله مگاوی را تفی نود را تغلم کرده بود. دو بسرطا انترف یکتا نزد اد آمند و انتحار طبعزاد خود م گذرانیدند و بایت تصمیم تخلص المای

نودند فے فکرے کردہ کیے را ٹکنا و دوم را بھکا تخلص نہادا۔

مراغبرت بدل از زلف مندف توی آید کرای کافر نیقبد در سروف توی اید

تو در خواب ازل بودي جن المخياميم منوز ازلستروبايين من بوات وي المير

نخام که مختشر نجاک د مون مبرن می مغوام

رعنابت الترسيه از احفاد مبرحسن كنط بود- باوجود انتفال

دُینوی سبت نوو در امور معنی سم مرف می داشت- در علوم عربی د فارسی و

دى نىم ك تەلىملى مىغ نىگا دىيىت بيرن جام باده وردن ونم كناه كست

گرید سمیشه زایر درگاه حضرت مخدوم می بود و در منگام مفردی در توف

كرناد ابر هنقبت موزون ساختر در روضهٔ مبارك م بخناب فرستاد-برد از ببرع ص حال دور افتاً ده مثناتي كغيرازنى كبدحال دلم دانيست معداتي

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

مرتنها بجوتير مسته دورار فانانم من ببيري بول كمان كشنه دارم حم ناجا في مثداز مشق مشقت صنحهٔ عالم بنا بنگر بعيمن وردم درمشق مشقت بيامناقي گريزان ازره منگست سركس أفلاطمن ميمن كس الغيراز عار بنودميل الحافي عجب ويراز فنمت مرابيرافام يشك كمغيرانه طاقتم موددرا مخت سلرطاقي عنامت بون بهايم ديرة أفي علف فتي بيوانات آخ المنش كشتى ما يلاتي نسین در حالت اداره گردی در کرناه وفات نمود و نعش او از انجا آورده در خیلرهٔ حضرت سلطان العارفين دفن كردند عيــ كفندنيب عليه رصوان ___ أارخ است مسرراً فلن ررسه برادر متین است - در نوردی باشغال سسخوری رغبت داشت و رانثوار برحبته میگفت. محمد مفالے كرك سيدار شعرائ كشير بود - ذمن عالى والت اصلاح سعر انر ملاساطع میگرنت - درسمان معلت تمود -قولیم شب کردل دریادا ل مصنع دیاله بود تاراست کم در دواینها حینی می سردد صفا درن کرمعیٰ ہیرگشنہ کرت گرم کر شدر شوت ہانی مواج ہیں اللہ ہیں ۔ شواج بہاء الدین ۔۔ دا خواجہ از رالند - شاعر نامجے د برسبتہ گرے بیادت در لحد خوابیده لوم فیامت برمرامبیداد کردن مرصرت المی ترمین آمین آمین می مین آمین المین ال بیشین سنگین و دانشین می گفت __ ملاح كركوفيق -- از نبيلهٔ حبل در الرار مسير جامع سمت

0 1145 de

حصرچارم

مفرب سکونت می داشت ادائل فکر ننفر در بیش ملاحساطع درست میکرد دوازا باستعداد فداداد از محمد رضائے مشاق استفاده منود تاکه دکیل شواء وقت شد و بقول ارباب کلام بعد ملاطام خفی رہی کے مثل او برنخاست دوان اشارش میمضامین رئیس وسنگین فاطرنین اصحاب لیمین است و غیرازیں رسالهائے بسیاد مثل سرساله مثین و سمایا و بحرطویل و قصائل و منقبت وغیره از تعنیفات او مفرح ایل دونرگار و قادیم کشمیر قریب دونزار بیت از عهد اوسف جبک تا عهد عالمکیر بطلاقت لسان و ففاحت بیان یادگار و در محبس سوکھ جبون سروفست مشوائے محبس فی بود ۔

[نموش] از سل بإ___

می چلفتنهٔ دوران شدن اے کا فر کر البینی بانی است بوکاکل بر سر دلفت امروز درجور با نکشو درست مادازردز ازل دشمن ادم بود است معنی مرغ شب آویز نمی فهمی مرغ شب آویز نمی فهمی مرغ شب آویز نمی فهمی شارین مرز افغ ایس مرز مرک با دام موزم دکام و دو ابرائی تو درسر ما بردر آورم اے بارد آتش درجنگ میز نرسخت بوجهای سرخ درسک از دشیسی سرخ درسک از دشیسی سرخ درسک از دشیسی سرخ درسک از دشیسی سرخ درسک میز نرسخت بوجهای سرخ درسک از دشیسی سرخ درسک از دشیسی سرخ درسک از دشیست بوجهای سرخ درسک از درس

جِلِّه گردید کسان اجل دمن عافل که خسرد کاغذ بالحل شده را کاغذ ساز

زبان آشیس کرد دگفت. بخت دوصد قفرشیرس بهم بر زند علائق چوموج وخسلالی عزیق

جهان حبیت دربائے زرف وعمیق

را، سىبوكات ؟

44

لب نان ختک قناعت کود گراه را کن په سلامت کوه انداخت جام ولغزش بإرابها مزخت زد بنجر *بخون و حنا دا بها ندرا*ضت بمال دیگران مغرور گر دبیدن خطا بانند تنت ام اززمن دجاك انت ازفدا با ب ن مرافق در نظر کردن گذرکردم شکررا فاک کردم خاک رادیگرشکرکرم بعالیمتی برسرکراندونیا نظر کردم فرید وقتم و کافم زمرگ کام شدمال مورد منجادل ما مع فروکش کردم ازبهان فاك نزابات يجفم نوشكره م ول ازكف داده ام امانيدانم كرا دادم كيلي ننفرا ازمن گفت ورنت ازيادي جام مے درنظرم کلگون است بسكه دربزم طسرب دلم پرمؤنست ظالم نماندر سم بریش یاد گار ماند کالنقش فی الجربرل آب مه ماند قوفیق نصط کندىدلم آنچر ذلف کرد تکرار حزف گرنزمسلسل زماشتىد زشت افبال بنكوبال دليل شامت است چول غلام خواح بمفلس كرنامش أيت صبح جر ل رفة ف مثود خفاش گردد تيوروز تيونجازاز نكوشهرت مكثود مرتهج نسيم وح پردر فاطرے داغخ د نسبندد سجال توبرکاراں آسمال گرمیر زیضندد بهار آمدکر دلتنگی ز عالم دخت برمن د در رصهبابر آبرابروگینی لشگفدکلکل

دا، سگے (لنے کی)

لے تاد نار زلف درایت شکی شکو در پرکن کرو مین[...] منت خستن توفیق و آه آه فغانهائے زار زار ادمت عيش درننه فافاتن نن مودصنا برريخت زالررشدا دمين خط ورباغ عارضت مي نود شدا زموش خط ذال بورزلف رايك تارجميت فاند مانجهامون لبت مجيورشداز موش خط ررود حشر الهاج نام عملم كنندمازكرا وروز بازخواه من أست کبن مقابله آنوانب دنوشت از ل اگردیاده می است آهگناه من است مدعاكم نوفیق سجر عمیق مسخوری اود در محالم رحلت منود مفارقت گزیبه مدّت درسش غازی الدین خان در دبی بود- سخرم در مامور سمين الملك را حيد گاه مي ستوده - بين بولمن سمده ادفات درمخنت و کربت گذرانید و در سال المه در مکن عدم خزید -برتخت تجسائي يومث محمن برايد ملک ول عالم مبرتسنی نیس دروش وغنى منبو سوند أزدل و عبان سرريك بودارره افلاص مرأ ير از غزهٔ ول جب ال مرابير اسوب دل وبلائے مساتے ردكيش رادج مؤد نما ني رز زمر دومنت آید

دا، سهوکانب؛ به نزدصف کدل برب داست جهام به، برکن بر مانسیل به، در پرگزاز زینه گیر متصل سوبور ده، متعدل حاجن داد نزو تعبید ط کام د، نزو سنبه داره داره داره داره ورش اقی

زود ازنظه م گذشت آن بار باسے مگم مثود برو ملاعطاء الترهما في سيرملا محد بلاقي كلو ابود و كمالات علميه مولئاسمدالدین صادق و شخر مت الله فرمود - با وجود فضل و کمال شعر و انشاء در فضایل دیگر میم امتیآز کلی داشت و انه امتعار آبدانش قریب بکک بت بادگار است - در سموالی رحلت نود-بردانت تهاسایه ز فرق مهرمسا زنخ ک*ل بین جاک گر* ببانست دربارم درین گلشن میرس از برگسامانیکور^{دا}م براكم مد مرا لعد عمر اين تمنأ بوںازدکم شد نمنٹ کے وٹنیا بج ن حباب بادہ بریکدم امیر شرتے ا فتر جول مهر وُنشطر شخص بدين في منه را تابرفتاك شناأ صنوح بازيل لينن سنكر موج دکتے دال وبرک کن اتسرار ایس لولویالالا مده از گف زبنب ار سرر وزنبفی ماسوے کن اشبات در دامن من نقدطرب كسبشمرد ند بعدازعرب زخاطم غسسم بردند نامرهم خانه تورجشهم سآور د ند بیر*ن مرد مک د*بیره عزایز اندو^ط درخانؤمق زاد باقسيال ملب در مرتبهٔ علی زیونست و نرحیت شكنيت كرباندش كلئ فردند ر لا ولدے کرفا نہ زامے دارد

وزند ملامقيم نانته ورعلى عزيب نامي لود و در فنول خوری گرامی در <u>ساوال شر</u> رطات منود- منوي جرارم

عبد الولمي هت _ صاحب دين عالى در شروستن عالى إدر

معنی رئطف کرازعین خلاآمده می نافر نامرسیام دخلاآمده ام محتشم مقالی فل است خان بی بداللیف بن توامید و ادمیدار داده عالی مقال او و میرزامحتشم تاریخ و لادت اوست و بدخیسل کمالات علی در عنوال برانی باوجود معیشت و کامرانی در منبد رفت و بامعین الملک صویباد لا بود باریاب صحبت گشته مدتے در انجا بجالیت و مناومت او بیش کرم دادفان بعیش و شادمانی بسر برده - بعد وفات او لومن آمره در بیش کرم دادفان مام کشمیر انتداد و اعتبار کلی یانت و عرفود در نیکنای و متوده فرجای بسر برد - طبع موزول داشت - اشایه بهبادی گفت و در بات و در باید فراه باید به باده ی گفت و در بات تامداد می مفت - در باید موزول داشت - اشایه بهباد می گفت و در باید قراه باید به باده می مفت -

به به جهر خوش درسیدی ماقی فداک می مکشارشرس مل گرطالب فتوی شکنترشیخ کسونی میم آوید نفسوی مبررت نشسته باشم مرشام یا صبوی

مرتارنفس در دل مرتشید اگای از نولیش نبی منیس ای نبهٔ درگایی درخاید توئی مهم در راه تو ممرای روشن نبواح الممن بوش وقو ماهی گرجم کنم شاید در رام کمی ششا هی دامان تو نگذارم یک شششش ناگایی ساغ دیست سرخش از قالهٔ معبوی ایس ابرو موسم گل ایس مبشح و شور بلبل صنما براه مسجد مگذر بهای تماست جبر بود زیام دولت اگرش چیمه راسی می

نوش آمدنی کردی اے بادسر گاہی بچن حلقہ در دولت شابد تو بکشاید آزاکہ دل وجانش باہم و تدی باٹ ر من روسیاہ عالم سبیش کر روم نالم من نیک حیثی سنبہ تو ضرو بخشد دہ سرحیدین و گارم حبشم از کرمت دادم

رناه إمن روسيه عالم ميشت كروم ما لمي

را، مطابق مهماج

مثكام سحردفتم دركوس مغان كفتن بازاست وررحت درفش مجميخاني سأنجأ كركدايا زالجشندشهنشاسي كين برخيز كدائ كن إزبزم حيات بادنتابان رفتنه بوں گل زھن زكسن جمال ونوش نكامان فتنب 1/1/2015 برمری درس کریای زور دور الرست مده كفن ر زرس کمران و محکلایان برمتنسب د در منقبت حصرت محبوب سبحانی غرزدل سرزده سرحلق ببرال مدد ماگدایان توبرهال گدایان مدھے وي وونيا بكدامان درت مى بختند ان ون بال مرفع برفقرال مدف غليت فقروغنا سرد وترا مي زيريد یائے دل ماندہ مرکل مہت میر آل مدفت من مكس طينت و دنياعس ومعن وي شاه جلال دي براميرال مدم عنشم راتوث ناسى كرگرائ درت حشم بدود ازجال سف ت خطمتیس می دود برروئے کو ای کربادرمی کمند از سرکسشی الرمام سوال معلى معلى معلى مودية درون فلعم أسود -با با كرم المك بيرملا محرصادق- در ننون شعروسن فائق لود- ور شال با سالتین لای سفد-موده ام کفرخش غیر کمال بزبرد مدی سرزه مگو دست بمجعف وارم علما الروالو__ بمرة توامبراور الند صاحب ذمن رما و در مسن خط وشعر و انشا بے مبتا بود - در واقعً وبائے مثلاثم رحلت نمود -در فارتش اگر بنسوں جاکند کے محج التک مند قا و اکند کے

فرزند قاضى الوالوفامات فرمن و ذكا در من تشعرو سام الدين منخلس بعان صحتے بال تمکردا شتر ا زطبیدن طبل شاسی زود م در ماکستن خنگ شدخون دلی گریه سیلام منبوز سول كمال بأدصف بيرى فالنرردوم د در بنجاب رملت تمود .. طالب علم و شاعر فاخر در من انشاء مامر او د و در

را، ن النوري كسرواي

ملاحگود__ متخلص بر والا - شاگرد ملاحمداکبرنفیت بود و در فان^د مقیمان مشیخه محد مدت العروس می گفت - طبعے عالی داشت و اذعلم باطنی سمالی بود - عمرخود در تجرید گذرانید-

را، متعل مهاراج گنم

حبيثهم فرير شيد ما قندلي فرم عبا اين البرم مجر ل اجتاب عبي بسير عناستاي ميتوال والست رشك فندل طولي اين مائمي ونباله والدائر بحر لذت باستاي نقد عبال خود فروشيد و خور بداميا اين بهر تقريح و باغ و فرعت ولهاست اين شديقينم مايده ازعالم بالاست اين في الحقيقة ت در حلاو نعمة يكم استاين توكيا و وق بها عجر ي نرح برماست اين توكيا و وق بها عجر ي نرح برماست اين

تبکهٔ جالیت این باغیرت طاس قمر درمیان جام جینی حب اوهٔ دیگر دبد سوخت دل عود فاری رازرشک میزش جمچهٔ اورشک جام دشم دار جم بود خیرانبان میرکردنش مقصود نیست مهرانبان میرکردنش مقصود نیست میره گرنشر میرکردنش مقصود نیست حبوه گرنشر میرکردنش مقصود نیست دوق داین را فزاید کام را لذت دمهر دم زدن از مدنجا بطاح اعظاست ملا میسری ال دار ارساسا

ملاحمد بسب الدوار ماحب ذمن و ذکا در فهم و فطرت جهمتا بود - عمر خود در تدریس و شجرید گذرانید سامتعار مؤب می گفت م

فولم___

دمادم زلف را برقتل من گرد کمریپی بیلی نوخ بالف بری ایق بری ای بری ای بری ای بری ای بری ای بری ای بری ملا الجالی السر سر ما بری السر سر خوابر زاده و شاگرد ملا الجالی بری السر برد و برید بشغل تدریس گذرایند سرخ عر ترک تدریس درخانهٔ شاه منور تفاتی زیرستانی دندگانی بسر بمزود لغوت مرود کا بنات علیم الصلوة و هناقب مصرات اولیاء و اهتمار و قصابل و غذلیات بسیار گفته است و شمایل بنوی منظم کرده است و باشاگرد می راهی او قصید به بالفاظ منگن و می سود که با بالفاظ منگن و می سود که بالفاظ می سود که بالفاظ می سود که بالفاظ می سود که بالفاظ می سود که بازد که بالفاظ می سود که ب

دنگین گفتہ است کم مطلعش ایں است __ اے وک پوک طینت ہے ججم دادس ہوالۃ اے جامغول مرد تحق کے دامغول کرد داغو

و این غزل سم لحین زاده اوست ــــ

برقر اگریمبرنقبت شد شرزینش میزاست چهوش در یا مگر بااشک خیشه عاشقا ن

بوالقن درغرا مِه وگر دنگ قرطبوس داغول سن دوکابل ونا تول مندرون

رت لاف رفتارت نذردار دادن مبنیش مزا کزشکنی موج دایم رجبر چنش منرارت مچوں شہشطرنج کا ادکشت فرزنش کرت جاں بہ تلنی دادن اندر ہجرشر بنیش مسزا کسے آکوخا نہ ردرا کندانیش مسزاریت

برب ادر آنشه کمهامان کهن کرعنق بازی ساختی با خاروسنگ خانه حیثیم عدید از اشکباری مند تباه

ا معتبره جراغ دل ارباب نفل اره مبلغ تو دیکِ دیر نوعم دو باره تشبیه دورخسار تو و بینی سیمین طبی است بانگشت بنی گشت دویاره بهاره غلب ارم بيس درك وازالت الجارم أو در افتاد مبرمياره و در شات بعمر سنتاد سالگی رولت مزد و در مقرهٔ شاه فاسم مقانی المود و در وقت إنتقال اين فقره نود بيان فرمود _ عطيرًا دلله مضجعي مصطفح لنمان __ أز اتفاد قاضي حيدرخان شاكَّرُهُ ملاعب دالله صاحب نطق و بیان لود - طبیع موزون داشت میختوسی شخلص میکرد - بختوس تأريخ نولد اوست - استعار برجسته مى گفت ر جبابجه كانبر كن و بزبان عربي منظم كروه است - عمرخود در افاده تدركسين كبر نمود و در الحكامة رحلت فرمود و در محلهٔ قلات بوره در صحن زبارت موجے مبارک بنومی سم سود . ع. _ مُلائے زہر دست شدہ زیں عالم'۔ ناریخ است و در هنقبت حفرت محبوب بحانی به تنبع الوالمعالی ای*ا غزل گفیتر است _{روس}* آن سروعم علوه بودرباغ طرب كرد منجرب ابركرم خواسش كلكشت عرب كرد ابي سرو ميرلروليت كمازميؤه رحمت مال محبثي لغيداد وعراقين علي كرد كُفتا قدى مى هذا المركر دن خوبان تخت عظمت ما فلك فراخت عجب كرد دربائے مئے فیض قدم ہؤرد بیکدست سرکشتی انراں قف لب جرع کلپ کرد بر منتور لے عن بن کوم معلے بریاد توالقادر و قادر سمرش کرد بالامحكيكاظم __ شارُّد ملا عبدالله بود - اشار فارسى وكشهدى

راي ١٢٠٨ هـ

می گفت به بسیار گازل اود- رسی سختے بغیر سزل و تمسنح نمی کرد و بامیزا تعجم

معارضه داشت وبنام او سزلیات بسیار گفته است- مدة العمر در مس صفابور امامت می کرد - درکنشاله رملت نمود و درآنجا آسود-میبرزامهر می مینون به عمرم - بدرش بزرب شیعه بود- م در خورد سالگی تایب ثده - اعتفاد حضرات اولیاء الله بهم رسانید و برونیق ازلى بميشه بزيارت محفزت سلطان العارقين قدس سؤ سجس اعتفاد مبرفيت و دخران خود بتکاح الم سنت منعقد ساخت و نبام اکابران شهر سنول شریم موزدن وممشهور كرده لودر موجب آل طاعبيدان كر ادستاد اد اود با او مناظر كرده لبنان لسال خاطرش مجروح ساخت. ابن ابیات از طبعراد اوست . فدامازم دل جار آن مفاماز تنگررا اداونانجتم تيم بازغمزه برور بكلنثن جإن روم درخاطرم آبدر الإلثن زسره طشت أورده ازمرا فنابرزا فناب موں کنےزاں کردہ خمر انے جابشے کو سرزنائيدازَل كافست رَبَازِف تو ففال حى شافيست درد طبيان سميت غزل __ بيُل از فرقِت گُل غلغل صدر نگر تو گو عِزْ وَزارِیُ أُوسُور آو اسنگ أو کو ناز قوطرزتو اندازتو نيرنگ توگو بيش أل حثم فنون ازيم يرلافي زكس ذر توقیمت تورونی نو رنگ تو گو نزدلعلش مبأزني دم زنجابت كوسر عفل توفهم توادراك توفر منگ تو گو درعطاطرف جن نوبرنسف مى فرطئے رسم نواهم نو ناموس نووننگ نوگو محتب عاقبت ازباره زبار افتادى ماز توطو کل تو گفنگ توحک تو گو مطربا برم طرب مرده ننداخ تو بگو سوزتو اداغ توو درد تودلتنگ نوگو جامه درنوں میکشی لاله مددری من جلى يمنح مقيم او رأيك تخرنه وارج مينيط بخشيبه هجرم بسب نالا بفي والبس داد *د رین* امیات ^افرستاه شکوه کردن زهروای منبرهٔ درگاه نیت

صاحباصدراز نوسط مزركاب دركم

نافران گفت باخطائے ایمان زفرا بود عطائے

ماسین خال سے در صدود برگئر بیروه افغات خود تبدیس بر
می برد - گاه گاه بینهم می آمد و ال ثروت او را قرردانی می کردند منوامیم من ترکیم سامب طبع رسا و مشغل زکا بود - اشار آببار می
گفت و از اشغال باطنی شم خالی نبود مند اصر من وی کردند می منالی نبود -

مواجرس كول __ از شريف زايو بائ كشير استدمة العر

امرسم گذارند- سطیع موزدن داشت - اشعار نوب می گفت، فلص ميكرو - كتاب مردية الاخيار التي تعييفات اوست وهي ا كوه الت- قعائد وغزلات بسياد كفته الساء اين سركه دل دارد درلغه دردالش رخ اكرانداسي امنش داشت بمكانت فرانع أني زخيان زمنرا زان د مان ننگ ارد سر کرمس اور گ ورسخن تبران شررت موس فون زه اورزده میش طش أب باغیال کردهی فرماد تمون کا ه بارینش سرا نی رنگین متو*تب را تمنا سر* که کرد^ه درسال مواله معلت مود-محكم نشأه فصبح - نشاكرد ملا محمود والا بود- الشفار سنجده مي در محلة سوره امامت مي كرد - من انتماره س مگونزاری وزاریت راسب نوام مى برد زنفان أرك فصبح اسكان رامبر متناس بخوي ـ مدة العردرس مي كفت - طبع موزد دانشت- نموننر اش اینست ب دبيه زجامه دان غمص مردقوال كرف تا جا مه عيد من جامه مدندال گفت يخيي دون والمت الكرزين أن كرفت

مان منگر (نسنی می)

تؤن جال دندېرت تؤن تروس دمرمه

کیست دانی بجان نایب تی بے شک وشین خاندان نبوی را که بود زین و زین بر تفا وارث شیخین بحیا فدالنورین و رفع رفع سبط سور فرق العین علی سبط سور فرق الحدین الم

دستگیردوجهان حفرت فرث التفلین معامی مختار نشاه انتائی ... سوداگرزادهٔ علی مقدار و رسیس نامدار و مشهر بلاد امصار- مرید شیخ طبیب رفیقی بود و از شیخ احمد تاره بلی و امام علی شاه استجرس نظرے داخت ... در بحد الله بزیارت سوین المشرفین مشون شد. در بنبل و علی و جود و سنا فرد بکتا بود .. فدمت فقر بیار می کرد و فرا مدوش خان که انگریزی دبیه بود . طبع موزون داشت الی و فرا

رال ألى . . . عن التقلين] اي عبارت در خوى موجوديت، و في الاصل مخطود يكرو

شاعری معیوب می والنت رونسے در تعربی ولی ایں رماعی موزون ساخر نفر تحریر نمود ـ

ول را كرصفك أب كوثر دا دند

جسريدود ازآ فينهون ماسود

سرزد ازبالاس يبسر تقيرت وباع

حلى از سودائے زلفت تبدیث موشمی

این آئینه داصفا زبوسر دادند لخت كختش بمجومشعل سوختم متغاميا

ازموج بیش آب دیگر دا دند

شب توجمع از سوز هم برك مبتالتكاس دودهان عبان خودا فوضح سرقابيا

جامزعر بإفئ خود دوختمسرتابا كشت ازسو إلى ودري بمجرسوزات قامتم وس وتعليم سون الموحم سرابيا

مفتم ماه جيدالثاني مصطلع منيا را يدرود منود المتعل مقرق ميال محداین دار آسودر

ماجئ فتادبوں احرام سسليم وجو د

بت *رجا*ن و قسوان حنت المادي نمود ببرسال دماه و روز نفسسل او گفتاخود

منهتم ماه جميدالناني وساديب بود

كريم باكدل بودويم باك زاد كرر حمت برين مرقد باك داد تباييخ سال از فداكن سوال

رل درنسنی ی این انتخار موج دنیست.

سما تمسر داند از فض آمرزگار نگارش گرفت این نگارین نگار در میکارش می این نام می میکارش کرفت این نگارین نگار

تخدیما شخیده و گفز فام برمداک ع مدلین و تحقیق بے حدیکام نفضل مح بے بیال انام میشن اندر نهفت مخد صور رہ

كُنْ بِهِ إِنْ الْمَا الْمِنْ الْمُرْكِمَةِ مِنْ الْمُرْدِينِ مَا لِيَ الْمُرْدِينِ مَا لِي الْمُدِينِ الْمُرْ يُعْ نُرِمِينِ فَاظُرُ دُوسِتُمَا لَا اللَّهِ مِنْ الْمُرْدِينِ مِنْ الْمُرْدِينِ مِنْ الْمُرْدِينِ مِنْ الْمُر لَوْ الْمُرْدُونِ الْمُرْدُنِ الْمُرْدِينِ الْمُرْدِينِ الْمُرْدِينِ الْمُرْدِينِ الْمُرْدِينِ الْمُرْدِينِ ال

محوّد محن راج ان القند و الصنعت حبري مسى مند منم فارغ از فنع عيسه کلام فضاحت بلاغت ندانم نبام نواندم عروض و قوافی سجور ندیدم زیرصیع و تلمیع لور طبع طلاقت جهارت نبود بسیط عباریت جهارت نبود

ما و خیالم عنسان در راد د کر را میم مرکوان شعت نم ماند اگر عقب در روزگار نداند کسے خوات نن سرزه کا

رفتار مؤما*ں زند کبکا ف ب* بغیرصند بربنا زد خسیلاف بگزار با نغمیہ ملیضل کنند کے مجار کا زاغ علمال کن

مگرانہ تنبع فرائد کیے عواید زواید کند سرکے رواتباع اصحاب مہت بکام شدہ کلب درکہف شنم امام

باتباع آں ساقیان سلف دریں بڑم جانے کرفتم لکف اگر جربینا مے فورٹ گوار نباث دیگر درد دارد می معادلات شدہ کا جست تدریک و مختان ملے مال

ار کا کے اس مے مجم باتی است ازاں تا ابد سر کے سائی آس بونعل بشر غیر تقریر نیبت بغیل من ایخ اج تعیر نیبت منم کے مگر دیگرے نے گوا د منم فی مگر دیگرے سر فرا نہ سمار اول سر کھے سونباد از ل رانظر برد کم اونت اد مذات بقاالتقاكن

سي خابوت

سامی، تلا۔ ۲۷، ۲۷ شاه عالم بها در۔ ۱۳۸ ساهی، خمرجان بگ - . م، ام ، ۲۲، ۳۸ شاه نامه ستام بن جفتا ميم - ١١ سأيل ، تواحرسعد الدين ورالو- ٥٨ شجاع ميرزا - ٢٣ سخى خوام فحيدُ درالو - ٥٨ *ىشرف الدين فان فهجت - ٢٦* سرقاضی زاده - ۱۳ سنعمى مواحبرس كول ، ٥٧ مرایا درسالم - ۲۵ <u> شکرستان</u> رنظم) - ۱۹ مروركاينات عليالصاؤة ـ ٥٣ مشگوچن ارمدالله - ۲۳ مشمایل منوعی دنظمی - ۱۹۵ سعدالدين شواحير درالواسياليء ٥٨ سعدالدين صادق - ٢٨ مشهر اشوب (نظم)-۱۳۸ ۵۵ سعدى - ١١ مشهدر علامه علامه الماه سعدمگ - ۱۸ مشهده لالرملك - ۱۹۷۰۷۴ سعيد محداشرف - ٢٦٠١٠٦ ملطان العارفين محفرت ـ ۲۲،۴۰ ، ۵۵ مشخرمحله - ۵۲ سليم محدقلي - ١١١، ١٥ سراز - ۱۱، ۱۸ سنگسن در وازه (محله) - ۱۸ مشرحنگ خان بهادر- ۳۶ سؤره رمحلر) - ۵۷ شارین قلم اگلامحسن - 19 سوكه يجول راجر- ٢٩، ١٨،١٨،٢٨، ٥٨ سیف خال، ناظم صوبہ ۔ ۲۸ صادق موليناسعدالدين - ٢٨ صادق مملا محمد - ۵۰ شارق ميروزالدين ـ . ٣٠ صائب،مبرزا- ۲۶، ۳۰ شابق عبالوباب - ٢٠ صفا لور - ٧٤ ، ٥٥ شاه چمال - ۱۰۳۱، ۱۲ ۵۱، ۱۲ ما، ۱۹ صفدر حنگ - ۳۷ صوفی، ملکا ۔ ۸ شاه جمال آیاد- ۵۹، ۲۸ صهبا، بطف انٹریک - ۳۹ شاه رضاحیتم - ۲۹

عدالوباب منايت - ٨٠ سيد مناهم عبرالوباب همت - ۲۹ عبرالتدخان فيروز حبك مسوا عبدالند ملا-۲۵،۷۵۲ ۵۵،۵۵۰ عمى في مملاء ٢ عصام الدين فان - ١٧٩ ١٥٠ عصائے کولی ۔ ۳۲ عطا النَّهُ عَلا مُمَّا مِنْ هُمَا مِهِ ١٨٠ عِلَا اللَّهُ عَلا اللَّهُ عَلا اللَّهُ عَلا اللَّهُ عَلا اللَّهُ على اكرنواهبر - ٣٢ على فان ، مبرزا - ٥ على رضائع أطاء تجلى- ٢٠١ على شاه إمام - ٥٨ على شاه وك - ١٧ على مرتفيظ ، صرت من ٢٤ ، ١٨ ، ٥٨ على ملاستيرادى-٢ على مير رفطاط - ٧٠ عمررضي الترعنه الحفرت - 9 عنايت النه طيم - ١٩٧١ عنابيت الندا سخاطبر جن-٢٧ عناست النيز مسر كشط - ١٧١٧ مهم عنايت التُدفان آهشنا - ٢٢ غازى الدين خال ١٧٠٠ غالب، ملا - ١٢٨

ضياء الدين مؤامر داواني تدم الله b ما لبائي ميرزا كليم - ١١٧ يم ا طالب بابا إصفياني - م طاهر فحد عنى - ١٥ ١٩ ١١٠ ١٤ ١٥٠ طغل عشهدی - ۱۲ طبيب سيخ ارفيقي - ١٨٨ الله **b**. ظفرخالِ احت - ۱۵ ، ۲۲ 🔻 ظفرنامرت و جهانی - وا عامن، قاضي محد - ۲۲ عاقل محرر - سر عالمكر- بيهن هيه هم عدا لحكيم ساطع بهم ١٣٥٠ ١٣٩ عبرالرسول استغينات عباس، مثناه صفوی - ۲۲۲ عدالرث مد ببنوا - ام عدالفور، شواحب ٧٧٠٠ عيدالغفور ملا، فاحي- ويبر عدالغني - ۲۸ عبرالكريم أقاضي وخلاوه عداللطيف - ٢٩

هنی ملامحدطاسر- ۱۹۰،۲۲،۲۲،۵۸ غوث الثقلین مفرت-۲۲،۵۸

فاتى مكلاميرك يدرس فدا المحتشم فال- والم فهمت اشرف الدين خان - ١ ١٠٠٠ فرخ سیر- ۳۰، ۱۳۴ مام ۱۳۵۰ فضاحت خال "مراحين الدّراحتي ـ يم فصيم عرشاه - ٥٨ فصیحی املاء م فصيحي ملاء تاني - ١١، ١١ فہمی، ملا - ۱۱،

قامتم حان - ٣٩

قاسم شاه احقالی - ۱۹ قبول، مرزاعدالفني مك - ۲۹،۳۷،۴۵ قدسى فحرجال سك سارار الاالمادها قرة العيل م ٨٥٠ ١٠٠ قفا وقدر - رمتنوی اس قلاش لوره - رميلي - ۵۴ ر غلام) - ایم قرام الدين هال عنال א ל י סא פני אין كاظر ملا معلالي- ٣٦ کا فسرنجو رتظم) -۵۴ كامرال مك تحريا - ٢٠ رتاورملاقر)- ۲۸ رم دادخال = ۲۹ المراكم المراها والمراه المراها المراهما 74 44 49 44/4 11 11 10 10 1 77414.47.47.47.44.48 פין אין יאי יאם יאם יצי וץ

عجم بيك تاشيقي - ٥ ت سردشهر، ۱۳ ككو ملا محدملاقى - ٢٨ هجرم ، مرزاحه بی - ۱۵ م ۵ ۵۵ ۵۵ كليم طالب-١١٧ ١١٥٠ ١٩٠٧ مجور دمقام) - يه كمال الدين مير- ١٣ محبوب جاني مصرت ميران مبيلا - ١٧٠٥ م٥ کویهآمه دیرگنر، سر۸۰ الحتشم خان فدا - ۱۹۹۰ ۵ محتشم کاشی - ۲ محتوی خال ۔ ۲۸ گرای میرزا - ۳۵ مس ملا شيرين فلم- 19 محسن ملا فاتى - ١١٠١١، ٢١ ، ٢٨ محسن، قاضی - ۳۵ گوما، کامران بیگر-محداش كيتا - ١٣١ ٣١١ ١٥ لاله مک شهدی - ۲۷، ۲۷ محداكرس فيق ٥١- ٥١ محدامين حانا - ٣٥، ٢٩ ٢٨ لاتور - يم، ٥٨ لطف التُدمك صميها. محدامین مستغنی - ۸ محرامین میان دار- ۲۵،۲۵ مه محديايا كاظم- ١٥ محد حان - ۲۲ ما مجمل مول (بركنه) - ١٨ محدهان بيك ساهى- ١٠١١م١، ١٧١ مهم ماحی، شاہ - 19 متانت خان - ۲۹ محدحان عامي قن سي-١٠ ١٨ محدوثك مشتاق-۲۰۲۲،۲۲ ۵۸ هتىون، فحدعلى خال ـ ٣٩، ٨١ ١٣١ محدر فنع ، صلاء ما نتجي ـ ٣٩ محدرومی، ملا - ۲ نوی درتعرافیکشید- ۱۱ ۱۹ محدرمان نافع۔ ۲۶ تنوی شهر استوب - ۳۸ خدسميداشف - ٢١،١٧١، ١ تنوی تفیاوقدر - ۱۲ محدرسيدمنطقي - آ نوی معنوی- ۳۲

نح رشخلس؛ زبر لكرء مقامات؛ برلكر العمانيف ا محزمًا كروى ما المحرِّف الم احكرملاكشمسري - يل ٣٠ - حري آرونط (محلر) سيبه استغنا عبدالسول - ۲۳ آنادخان - ۱۵ امدالتُدرام, نخوي- ۵۷ آنشنا، عنایت فان - ۲۲ اسدال سنگون - ۱۲۳ آصف جاه خال ۔ ک اسلام آباد رقعيها - ٥١ الدل بط - ۲۸ اللم خال لواب - علا ايراسيم خان - ٢٦ اسلم مائي تحر صالم - ١٩-٢٩ الوالخر ملا - ١٥٠٧٥ اشانی حاجی مختارشاہ۔ ۵۸ الوالفتح مخاحة سالوتي - بم انتاني رقبيله ۽ ١٩ 🚞 الدالفغ شاه ۵ انشدن محدمعيد- ٢٧ ، ٢٧ ، ٢٨ الدالفة مير- 4 الشرف محد مكتار ١٩٣١١، ٥١ الدالقاسم قال- الم اصفهال -۱۲۰ الوالقاسم كميرزا دليان قامني زاد اعظم شاه ، شاسراده - ۴۶ الوالمعالى - ١٩٥ اكرشاه- ١٠ ٥٠ ١١ الدالوقاتاتي - ا۵ اكر محدر مفيق = ٥١ /٥١ احن الدميرهات خال أبني ـ ٢٨، ٣٨ مرمرزا، شامراده- ۱۳ اعن،ظفرخان - ۱۵ رامه رکاب ظرم) ۱۰۰۰ المُؤَيِّحُ تَانُّ بِلِي - ٥٨ بريادخال - ٣٩

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

الغ مگ خان - ۳ الني مسر- ١٥ امان الند مفواحير- يس الامرات مراح مريم، وم ابن في مستغى ـ بم الله الله انشائے میر کمال - ایم اوره رسيري لمساله المسالة ارجى شيرى دي ١٩٠٨ . 4144464K107K161410 -011 سطاع آزاد الشيار الم ما ما لوره لاعلم - ١٠٠٠ الله الله الما باغ على مردال فال فيس بترماكوسشرخ - 19 رطويل، نظم م- ۱۳ ۲۲ ۲۸ بختا ورفان - ۱۳ بختوس مصطفاخان - ۵۴ بدستگوین به ۱۲۸ بدلعی- ۱۸ م برنگ ریگز) ۲۰۵ ملاقي ملافحد كلوم ١٨٨ ىندى، ميرزاحام الدين - ٥١

مهاؤ الدين بنواحير- ١٨٨ بها دُ الدين كَنْجُ نَجْشُ شَغِ لِمِزَارٌ) ١٦' ٣٦' ٢٠ المركمة المسام کفیگوانداس- ۵ مرده (برگز)-۲۹ ت وراء م تاريخ مد<u>لعي</u> - 19 تاریخ شیر . ۱۹۰۰ ۲۹۰ ۵۹۰ تحلی، ملاعلی رضای - ۲۶ نذكرة الشعراء (كتاب) - ١٦ ولفي كشمير ارساله منظوم ١٠٣٠ تملودري رحمت الندسه توفق ملامحده ۱۲،۲۲۷ ۲۲،۲۲ الورال - س ک نابت، علاء ۳۰

حس المام) - مركم مسس موامر زبگران آه سسن موامر کول سندی - ۱۸ محسن مقلاء بههاء بالهارية ماري مل رمحلي - ٢٩ 😲 شخمقیم- ۵۵ - دینان من الميرة ١٧٥٠ الله جال الدين مولانا السيالكوني - ٢٢ ميني (امام) - ١٨ مسين شاه يك برابه جمل ملا - ٢ ي لنسه على الله حویا، مرزا داراب - ۲۲،۲۷،۲۲ مسين مولينا، عزنوي- ٢ جمانگرشاه - ۱۵٬۷ س صین میرین میرعلی، ۱۹ صين مير كنط - ۲۴ <u>جار درو</u>یشی دمنظوم ۲-۵۷ تحفور المترميال - ابه جلئے نامر لطسم) - ۵۲،۵۲ حفاني، شاه قاسم مه ۵۴ حقانی، شاه منور - ساه يشمر شاه رمنا - ۲۹ حمداليو ملاسه ١٨٠ حيار محديكي - ٢٧ *ھاجی حیدر حاجی بلی ۔* وہ حيات محدد هادي- ١٤٩ صددخان، قاحتی- ۵۴ های مختارشاه اشایی - ۵۹،۵۸ ما جي مغني بابا - ٢٩ صدر، خوامی، دار ۴۹۸ حافظ، نوام، سشرازی - الم حبيب التُدرِّ ولوب ۵۰ م ساف رمنفل سرات)۔ ۱۳۲ حبس النوملاء وار- ۵۳ حت إن - ١٥ حداد، قاسىعبدالكريم- يس خراسان- ۲ ملسل، ما با = ١٧ ... ومين الشرفين، زيارت - المنظم صام الدین میرزا، بنده - ۵۰ حنده لول رمحله) - ۱۸

N

رحمت السراشيخ - ٢٨ داراب، مرزارجودا ۲۷، ۲۷، ۳۴، رقرشعيه رنظم) - ٥١ دار، خوام حدد ۲۹ رسول عربي - ۵۱ دار مماجيب الند- ٥٣ رشيد، آق ايراني - 19 دار، میال محداین - ۲۵، ۲۹ رضاشاه بچتم - ۳۲ دانا، محماسين - ۲۳۹ ۹۳۹ ۲۲۹ دمنا محد- اه رصائے محدکنط - ۱۸۸ ديكيته (موضع) - ٧٠٠ رصْلَكُ محمرُ حشتاق - ۲۵٬۲۲۷٬۳۲۲ درالور سخاص معدالدين سايل- ٥٨ درالو، خواحم محمد عنى - ٨٨ رصنی الدین بمیره ۳۰ وستورالعل ورساله - ٥٦ -منت محداكبر- ۵۲ رفيقي سرخ طسب - ۵۸ رفي - ١٧١٥ ر فع ، ملا فحد ما تنظی - ٣٩ در تجن (تل ومحلم) - ۲، ۱۲ ۱۳ ۱۳ دول (تالاب) - ۵۹ مروشف - ۱۸ كُور حبيب النّد- ٥٠ دليشيان كشمير... ٧٠ دهلی - ۱۷، ۲۷ <u>ده محاس</u> فتنهٔ ابرامیم خان دنظم - ۲۸ زآل لور - ٧٨ زالور - ۲۷ <u>د يوان فرويخي - 19</u> دبرة الاخار (كتاب) - ٥٤ خهنی ملاکشیری-۱۰،۱۰،۱۰،۱۸ نهرين قلم عرمراد- يه ١٩ زیگر خاخبرسی - ۵۲ 44.4- 27 زين العابرين، سلطان - ٢ كمضى بميراحن الثدفصاحت فال بهراما ساطع، عدا تحكيم - ١١٣، ٥١، ١١، ١١٨، ٥١ رحمت الندبا يراك لوييل- ٢٢ رحمت الثر تمكين - ١٨٨ ساقى نامىر - مى الم رحمت النزو حكيم ريس سالم، ماج محد الم-٢٨، ٢٩

مزار تاع ال- ١٠ ١١٠ ١١٠ ١١ الله مزارض بها والدين في بنسس- ١١٠ ١ ١٠ ١٠ مزار ملركاة - ٢ هستغنی، محمداین - ۱۷ میرین مسجدها مح - ۱۲۲ منان فيرمنك - ٢٢٠٣١ ١١٠ ١١٠ ١١٠ ١٨٠ مشتری ۱۸ مشتری 1A 14 - - war مصطفافان بخت ووريهم والاستان مظمى ى كثيرى - ١٦ - ٢١ هـ ١٤٠٠ معصوم شيخ في الرمندي - ٢٢ ١٠٠ معظرتاه- ۲۸ معظرتاه مناز معين الملك - ١٨٤ وم مغليه شاكان - ٢ - د ي د ي د ي معنی بایا ماجی - 19 معنی بایا ماجی ىقمان شيخى محلى (نبيلىر) - كان 🖟 📗 تقيم مبلي شيخ - ٥٥ مقيم، ملارئانت -٨٨ مُلَا ثَنَاهُ الْوَنْدِ - ١٢١٥ مِنْ إِنْ ملرکهاه زمزار) - ۲ ملیجی،ملا۔ ۲ منقبت جهاريار باصفاد نظم - 9 منقبت معزت مرخ ونظم - ۹ منور اشاه احقانی - ۵۴ مها نغر منظرت ولوان-۲۱ مهری مشهدی - ۱۸

عمدشاه مواحر وفايه ۸۸ مر محدث وقصيم - ۵۸ مرسون باي محمدصادق د ۵۰ محدصا رلح علا نديم - ١٦ محدطاسر ملافني- ١٩٠٠ ١٩٠١ ١٩٥ فحمد عاقل- ٣٤ _ مناسبة محد على خابن هنيب - ١٩١٠ مرار الإمام محدعلی، خوام، بلجانی، ۱۲ محد على ميرزا - 19 ميري المريد محدفاروق – ٥١ محدقلي سليم - ١٢ ١٥ ١٥ ١٥ ١٠ ١٠ محمد كاظم، بالإ-١٩٥ محد، قلا، لبلتي كلوسهم محد، ملاء قوفت - ١٨، ١٩٨ م محمد مصوم سشخ - ۲۲ في مراهص دف - ۱۳۹۰ ۱۳۹۰ ۱۳۸ محد محلي حيا - ٢٢ و سرا بشخ ارفیقی - ۲۳ محمود امملاء والا-۵4،۵۲ 14101-CS مختارت وماجي الثاني - ۵۸ مخدوم ، حضرت – ۲۳ مخس شواجرمعدالين درالوسايل-۵۸ مرادسخش، شاسراده - ١٣ مراد، محمد زرین قلم- ۱۹ م

ĺ,

مهری ملا۔ ۱۸ نوستهرو رمحلم - ۱۳۲ ميراللي - ١٦ ١٦ نومقر (محلم) - ١١ الدبارحت الندبانط - ۲۲٬۲۰۰ میرزایگ - ۳۹ واقعر كرملا قعدمنظوم) - ٢٩ ميرك رحملا فافي-٣٦ والا احملا محمود- ۵۲،۵۲ مرعب لي - ۲ وفا موام محدث مرددي - ۸۸ میرمسلی دخطاط) - ۷ الرى محريات - ٩٩٠ نايرسال نامر ورساله ؟ - ١٩٥ ناجی رقبیلی - ۳۲ باشم خواصرا د لوانی - ۲۲ ۲۸ مرایت النُدخان - ۳۵ نادری ملا- ۲ فاقع، محدرة ال- ٢٦ برات - ۳۲ عُماً، ملاعطاالله- ۱۸۸۸ نامي ملا اول - س همت،عبدالوماب - ٢٩ نامي كلا ، ثاني - ٣ فاهي ملاعبدالعفور- ٢٠١ ميان. ما مند، سندوستان- ۱۱ ۱۲ ۱۲ ۱۸ ۱۸ ۱۹ ۱۹ من نانت ملامقيم- ٢٨ المل المما - نامدیاز (محله) - ۱۳ تحوى، مسداللدراح به ١٥ نت يم دنديي، ملا محرصالح- ١١٠ ١١٠ ١١ سيحلي سنخ محدر رفيقي - ١٧٣ ن این الله يكامحداشرف - ١٢٠٣١،٥ تعيب الدين، بابا، غاذي - ٩ لأثرالدين، مملا- ۲ ليعفوب - ٢٧ ليفوب فال- ۵ نووالدين مير شارق - ١٠٠٠ الوسف-٢٢ ورالترانوام - ۱۲۲ ۵۰ يوسف شاه بوك- ٧٥ ٢٥ ورال ، فوام ، دلواني - ام لوسف، ملا- ۳۹ NL - E ! 33

To expect any more than this would hardly be fair to him; for does he not in the end take us into his confidence that he is simply following in the footsteps of the 'Saqis of yore' and holding just a cup in hand believing that the wine has retained some traces of its pristine fervour:

> ba atbāe' ān sāqiyān-e salaf darīn bazm jāme giriftam bakaf ... asar hāe ān may ba khum bāqiyast azān tā abad har kase sāqiyast!⁷⁵

And so let us also make the best of it.

P. N. Pushp

^{75.} P 60, Ibid.

TARIKH-E HASAN

VOL. IV
(PERSIAN POETS IN KASHMIR)

(COMPILED)
by PIR GHULAM HASAN KHUIHAMI

Edited by P. N. PUSHP

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

Published by:

RESEARCH & PUBLICATION DEPARTMENT

Jammu & Kashmir Government

SRINAGAR (Kashmir)

First Edition: 1961

Price : 1.50 nP

Printed at:

- 1. The Government Press, Srinagar
 (Persian Text Only)
- 2. The Normal Press, Srinagar
 (Title Covers & the Introduction etc.)

TARIKH - E HASAN

VOL. IV

KASHMIR SERIES OF TEXTS & STUDIES
No. 86

TARIKH - E HASAN

CONTENTS

1.	PREFATORY	. Р 7
2.	INTRODUCTORY	
	(1) Persian in Kashmir	9
	(2) Hasan and his work	11
3.	INDEX (: Ishariya)	10 Pages
4.	TEXT (Persian)	62 Pages
5	A Ties of Doors	

(2) Hasan and his workers

Prefatory:

The present volume embodies the last part of the Tārīkh-e Hasan and should, ordinarily, have appeared after the third which is still under preparation. But since it is complete in itself, no useful purpose could be served by delaying its appearance any longer.

The text is based on a Ms² of the work, which bears authentication in Hasan's own hand, and in spite of a number of errors³ obviously due to the scribe's oversight, appears to be a very fair copy of the original. Collation with another Ms belonging to the Jammu and Kashmir University⁴ has, however, revealed a few variants which deserve to be given in the footnotes.⁵

The press copy of the Ms has been prepared by Mr Mohammad Amīn Rafīqui and the index by Mr Mohammad Amīn (1bn-e Mahjoor), while the proofs have been read by both. A few errors of kitabat that have, nevertheless, persisted can easily be corrected by an average scholar.

As to the adoption of a hybrid compound⁶ in bar lakīr and zer-e lakīr for 'underlined' and 'overlined' perhaps no serious explanation is called for; such synthetic coinages have always suited the genius of Persian, particularly in Kashmir where Ghani's kralapan has become

^{1.} Titled: Asrār-ul Akhyār [: Secrets of the Pious].

^{2.} For which our grateful thanks are due to the Idara-e khānaqāh-e Moa'lla, Srinagar.

Cf. Pp 2, 14, 19, 21, 30, 42, 45 and 47.
 No 2 on P₂ should read as: Khurram dil az nasīm-e gulsitan-e kas nayam.

^{4.} For which we are grateful to Shri Ghulam Mohammad, Registrar of the University.

^{5.} Cf. Pp 16, 18, 25, 29, 30, 35, 37, 39, 42, 46, 51, 54, 57. and 59.

^{6.} Cf. P(i) Ishariyah (: The Index).

a historic instance of linguistic resourcefulness.

And finally a word of apology as to the getup of the publication: superior paper of the $20 \times 26/8$ size could not be secured for the purpose. It is, however, hoped that despite a few shortcomings like these, the volume will satisfy a longfelt need.

Srinagar:

Jan. 1, 1961.

P. N. P.

ABBREV1ATIONS:

1. 'Azamī: Tārīkh-e Kashmīr 'Azamī by Khwaja 'Azam Diddamarī; Messrs Ghulam Mohd Noor Mohd, Srinagar.

2. T. S.: Tarikh-e Hasan; Research and Publication Deptt,
Srinagar.

3. T. K.: Tārīkh-e Bīrbal Kachrū (MS No 14)
Research and Publication Deptt, Srinagar.

4. R & P: Research and Publication Deptt. Srinagar.

^{7.} English and Urdu renderings of the work are under preparation.

Introductory:

1. Persian in Kashmir

The advent of Islam in Kashmir (in the fourteenth century) opened up a two-way intercourse between Kashmir and the centres of Persian culture, particularly Persia, Khurasan, Samarqand, Bukhara, Merv and Herat. Divines1 and Sufis from these seats of Persian learning and culture came to Kashmir and brought Persian language and literature in their train; while princes, priests and scholars² from Kashmir pilgrimaged to these places for cultural elevation and intellectual enlightenment. With the spread of Islam in the valley it was, therefore, natural that Persian should, by and by, replace Sanskrit as the language of culture and. administration, particularly during the rule of Shihab-ud Din³ (1354-73). It was, however, about half a century later that Persian actually became the court language in the reign of Sultan Zain-ul 'Abidin (1420-70). Himself a poet he patronised4 learning and muse, and encouraged inter-linguistic exchanges by way of translation and adapta-Thus while Mulla Ahmad Kashmiri is said to have translated the Rajatarangini of Kalhana into Persian, under the title of Bahrul Asmar, Srīvara rendered Jami's Yusaf Zulaikhā into the Sanskrit Kathākautuka. Among other Persian poets⁵ that flourished in the Sultan's time Mantiqui, Nadīmī, Fasīhī, Malīhī, Jamīl and Nādirī are the more outstanding.

After Zain-ul 'Abidin it was Husain Shah Chak (1563-70) who rehabilitated Persian learning and attracted poets like Mīr Alī (from Iran) to his court. Later on Baba

^{1.} Such as Mir Mohammad Hamadani; Cf. P42, A'zamı;

^{2.} Pp. 40 and 51, Ibid.

^{3.} P 42. Ibid.

^{4.} P 197, T. H. ii;

^{5.} P4 T. H. iv;

Tālib Asfahānī⁶ also settled down here. But among the sons of the soil Mullā Mehrī⁶ shone at the court of Ali Shāh Chak (1570-78), while Mullā Mohd Amīn Mustaghanī was patronised by Yūsaf Shāh Chak (1578-9).

Next we come to the most significant period of literary development of Persian in Kashmir under the Mughals (1586-1752) and here we find a galloxy of Kashmiris making their mark in Persian Muse and rubbing shoulders with their contemporaries from lran?, Mashhad⁸, Hamadan⁹, Khāf¹⁰ (near Herat), Bahloj¹¹ and other centres¹² of Persian culture. Among these indiginous poets mention may be made of Bābā Dāūd Khākī¹³, Sheikh Yāqūb Sarfī¹⁴, Khwāja Habībulla Naushehrī¹⁵, Mazharī¹⁶, Aujī¹⁷, Zehnī¹⁸, Nadīm¹⁹, Fasīhī²⁰, Fitratī²¹, Badī'ī²¹, Faroghī²², Fānī²³(Mullā Mohsin), Ghanī²⁴, Isteghnā²⁵ (Abdur Rasūl) Munshī²⁵ (Mohd Rafī'), Nāfe'²⁶, Joyā, Goyā²⁷, Shahīd²⁷ (Lala Malik), Sālim²⁸ (Hājī Mohd Aslam), Mushtāq²⁹ (Mohd Razā), Sāte'³⁰, and Yaktā³¹ (Mohd Ashraf).

The decadence that set in towards the decline of the Moghals was arrested for some time by the Paṭhān Governor Sukhjīvan Mal³² whose shortlived reign (1754-62) brought together a number of talented poets like Shāiq³³ Sāmī³⁴, Rāhij³⁵ and Taufīq³⁶. Besides these the Paṭhan

^{6.} P4, Ibid.

^{7.} Such as Shah Ab-ul Fatch (Cf. P5), Mohd Quli Salim (P13), Mir IIahi (P15) and Nur-ud-Din Shariq (P30);

^{8.} Mohd Jan Qudsi ((P10) and Tughra-e Mashhadi (P12)

^{9.} Taliba-e. Kalim (P14); 10. Khwaja Akbar Ali (P 32);

^{11.} Abdul Ghani Beg Qubul (P35);

^{12.} Sheikh Mohd Kamil Badakhshi (Cf. P 224, ('Azami); Zafar Khan Ahsan and his son Inayat Khan Ahsan (Cf. P 22; T.H. iv);

^{13.} P 107, 'Azami; 14. P 110, Ibid; 15. P 128, Ib d; 16. P6
T. H iv; 17. P 7, Ibid; 18. P9; 19. P 16; 20. P 17;

^{21.} P 18; 22. P 19; 23. P 170, 'Azami; 24 P 19, T. H iv;

^{25.} P 23, Ibid; 26. P 26; 27. P 27; 28. P 28; 29. P 32;

^{30.} P 34; 31. P36;

^{32.} Cf. P 661, T. H. ii and P 41, T. H. iv.

^{33.} P 40, T. H iv; 34. P 41; 35. P 42; 36. P 44; 37. P 49;

period produced a few notable poets like Mohtashim Khān Fidā³⁷ (died 1197 A. M.), Mahvī³⁸ (who glorified tea in his verse), Munshi Bhawānī Dās Kāchrū 'Nīkū' (of the Bahretavil fame) and Dayā Rām Kāchrū 'Khushdil'.³⁹ Under the Sikhs (1819-46) and Dogras (1846-1946) also Kashmir threw up a few poets⁴⁰ like Mirza Mahdi Mujrim (died 1895), Mulla Hamīd Ullah Shāhbādī (died 1246 A. H.), Khwāja Hasan Koul Sha'rī (died 1298 A. H), Khwāja Mohd Shāh Wafā, Tāba Kaul Arzbegī Dairī and Wahāb Pare (1845-1914).

Morever, it was in this period that handbooks even on the Karmakanda ritual of the Kashmiri Pandits were made available in the Persian language. Maharaja Ranbir Singh's reign (1857-85), in particular, saw a vigorous literary activity by way of translation, adaptation and compilation.

Thus Persian lingered on as the language of cultural expression and administration down to the time of Maharaja Pratap Singh (1885–1925) when Urdu and English took over from it; and during the five centuries of its sway in Kashmir the rich language has produced over three hundred writers and more than a thousand (major and minor) works creative as well as useful and critical. Out of these Kashmir can well be proud of masterpieces like the Bahr-ul Irfān of Baba Dāūd Khākī and the Panj-Ganj of Sheikh Yāqūb Sarfī, besides the ghazals of Ghanī, Sālim, Joyā, Āzar and Taufīq, and the narratives of Mushtāq, Dairī, Shāiq and Hamīd-ullah. The Dabistan-e Mazāhib of hānī, of course, is a unique classic.

2. Hasan⁴¹ and his Work

Pīr Ghulām Hasan Khuihāmī (1833–98)⁴² came of a family of learned *pīrs* whose ancestor, Ganesh Kaul (Dattātreya) was converted⁴³ to Islām as Ghāzī-ud Dīn Koul in the sixteenth century at the hands of Makhdūm

^{38.} P 52; 39. Mentioned by Birbal Kachru; 40. Pp 55-59, T. H. iv

^{41.} The name is Hasan, not Hassan. Cf. P 62, the line: Ze a'mal-e ahsan Hasan kun hasan.

^{42.} Ac. to 1249-1316 A. H.

^{43.} Cf. P 11/b, Majmua'-e Shaiwa (Ms No 589, R & P.) and P 113, Aijaz-e Ghariba (Ms No 808, R & P)

Sheikh Hamza (died 1576). His father Abdur Rasūl Shaiwā (died 1871), an eminent pīr of Zoonimar⁴⁴ (Srinagar) who later on migrated to Gamroo (Khuihama) on the Wular Lake, seems to have given his son a fair grounding in the professional lore of a pīr (: theology as well as medicine). But Hasan's extra-ordinary interest in the past of his country and the current happenings round about him, led him to an extensive study of all the source material⁴⁵ that came his way. His concern for the well-being of his countrymen rings clear not only in his appeal⁴⁶ to God to 'protect Kashmir against misfortune, tyranny and distress', but also in the following cleverly worded remarks of his in a letter addressed to the Dogra Prime Minister:

"Ahwāl-e mulk naua'-e ke būd, badastūr. B'āz reā'yā ābād b'āz mafrūr. Khayānat-kunandagān maghrūr wa mālguzārān maghūr. Badnāmī-e muntazimān mashhūr.... Banda dar tashrīh o tauzīh-e ān m'azūr..."⁴⁷

[:"The (sorry state of affairs in the country remains unrelieved. Some (sections of) people are well-off while others have slipped away. The betrayers of trust (: misappropriators) are impudent, while the revenue-payers are frowned upon. Administrators' bunglings are an open secret... (but) the humble servant (: the writer) can ill-afford to comment and dilate (any further) on that."]

It was his first-hand knowledge of the peasantry that won him high praise⁴⁸ from Lawrence with whom he worked as a settlement-guide. But prior to this he had already written three works: two⁴⁹ in Persian and one⁵⁰ in Kashmiri. It appears that while collecting material for the Geography of Kashmir (for which he was originally

^{44.} Ibid; and P8, T. H I; R & P;

^{45.} Pp 8-11, T. H I & Pp 6-18. Introd, Ibid.

^{46,} P 112, Aijaz-e Ghariba.

^{47.} P 5, Introd. T. H. I.

^{48.} Cf. 451, Valley of Kashmir; London, 1895.

^{49. (}a) Gulistan-e Akhlaq (a didactic poem) dated 1283 A. H. (=1866).

⁽b) Kharita-e Asrar (on medicine and astrology), dated, 1286 A. H. (=1869)

commissioned by Dewan Anant Ram, the Dogra Prime Minister of Maharaja Ranbir Singh, Hasan was strongly seized of the idea⁵¹ of planning a more comprehensive work covering the political, religious and literary aspects too. That, no doubt, forms the pattern of the four volumes of the Tārīkh-e Hasan. Thus:

Vol I deals with Kashmir Geography (both physical and human);

Vol II traces the historical developments of the country right from the prehistoric times down to his day⁵²;

Vol III is on mystics, saints and divines that lived in or influenced Kashmir:

And finally,

Vol IV (which is being presented now) seeks to offer an account of 118 Persian poets that came to or flourished in Kashmir since the Chaks (1555-86).

Hasan's calibre as a historian or a researcher is certainly not of a very high order, for he generally incorporates the earlier works almost verbatim. On occasions he changes just the finite verb, or at the most, an epithet or two; and this tendency of his is obnoxiously apparent in the present volume which borrows too freely from Diddamari⁵³ (1747) to the extent of blatant plagiarism. To take only one example it would not be out of place here to compare the accounts of Mohammad Quli Salīm⁵⁴ (whose mathnavī on Kashmír has been fondly copied⁵⁵ out by Hasan in his own hand).

^{50.} Ai'jaz-e Ghariba (on the Prophet's miracles), dated, 1299 A. H. (=1882); Published, Amritsar (1911) and Srinagar (1938 & 1943).

^{51.} Cf P 8, T. H. I, R & P, 1954.

^{52 1305} A. H. ac. to the Chronogram: Surat-e hal-e Kashmir (P 60, T. H. IV).

^{53.} Cf. the accounts of Haji Jan Qudasi, Mohd Quli Salim. Mulla Tahir Ghani, Mir Nur Allah Shariq and Mir Kamal-ud Din.

^{54.} Cf. P 13, T. H. IV and P 152, 'Azami,

Here are the passages:

a) Writes Diddamari:

"Dar Zamān-e Shāh Jahān az velāvat-e Irān ba Hind āmadah wa az Khushkhavālī ma'nīvābī Ö dād-e sakhunwarī dāda dar mulāzimat-e Nawāb **Islām** Khān wazīr-e ā'zam mī guzarānīd wa sha'rhā-e khūb barjasta wa fikrhā-e dastbasta bar mansa-e zuhūr mī rasānīd. Azān jumla ast bait-..."

b) Hasan presents it as:

"Dar zamān-e Shāh Jahān az Irān ba Hind āmada dar fan-e sakhunwarī wa sha'rgoī fard-e behamtā būd wa dar mulāzimat-e Nawāb Islām Khān wazīr-e a'zam auqāt mī guzarānīd wa sha'rhā-e khub o fikrhā-e dastbasta bar mansa e zuhūr mī rasānīd. Azān jumla..."

Surprisingly enough Hasan does not care even indicate the sources he is drawing upon; nor does he take the trouble to quote any verses of his choice from poet whose works he must have read, at least mathnavi which he has copied out in his own hand. In his account of Ghani also he has quoted the verses already cited by Diddamarī⁵⁶ in the very order, but he has also added⁵⁷ a few verses of his own choice. In the case of some other poets too he occasionally does supply further bits of information. He mentions Tadkura-tushshua ra 58 as the work of Mirllahi and the first of the ghazals of Nadim (Mulla Mohd Saleh) that he quotes is not found among the nine quoted by Diddamari. Yet he seldom improves upon Diddamari, but sometimes indulges in unnecessary verbiage as in the case of Mulla Faiq, Mulla Binish, Azari and Mulla Thabit whom Diddamari disposes off in one simple sentence⁶¹, while Hasan employs62 an inflated sentence for each without telling anything of substance about them.

Moreover, while on the one hand he includes poets like Qāzī Abdul Qāsim⁶³ and Badīī' ⁶⁴, on the other hand

^{55.} Cf. Ms No 522, R & P.

^{56.} Cf. P 152, 'Azami; 57. Cf P 21 T. H. IV (last seven).

^{58.} P 16, T. H: IV; 59. P 17, Ibid; 60. Pp. 155-57, 'Azami

^{61.} P 209, Ibid; 62. Pp 29—30, T. H. IV. 63. P 13, Ibid.

he drops besides ordinary poets like Maulānā Azīzullah Abdush Shukūr Chiū Qāne'65 such eminent names as those of Babā Dāūd Khākī⁶⁶, Sheikh Yāqūb Sarfī⁶⁷, Khāwja Habibullah Naushehrī⁶⁸, Bābā Nasibud Dīn Ghāzī⁶⁹, Mullā Mohsin Fānī⁷⁰, Bābā Dāūd Mishkwātī⁷¹, and Sheikh Akmal-ud Dīn Kāmil Badakhshī⁷². Similar is the case of Shāh Sādiq Qalandar⁷³ who has not been included by Hasan among the poets though a few verses of his have been quoted by him in his Vol III. Nor has he mentioned Khwāja 'Āazm Diddamarī himself as a poet, in spite of the fact that he has so 'liberally' drawn upon him.

Like Diddamarī, again, he completely ignores the non-Muslim Persian poets of Kashmir and makes not even the most oblique reference to any of them, not even the topmost like Munshi Bhawanī Dās 'Nīkū', Dayā Rām Kāchrū 'Khushdil' and Birbal Kāchrū.

Yet, despite all these limitations and shortcomings Hasan's work is the first of its kind that has come down to us Diddamarī's account of the poets is mixed up with that of saints, mystics and divines, while Hasan has arranged them separately in chronological sequence, presenting thereby a clearer glimpse into the development of Persian poetry in Kashmir. His outlook on poetry is plainly stated by him in his introductory remarks⁷⁴ wherein he regards a 'purehearted poet' 'the voice of God':

dar-e faiz-e azal hamin sakhunast

He noted with deep distress that in his day poets had become rare like the proverbial huma; while the atmosphere was reverberating with the cries of the owls. The sketchiness of the information offered is, no doubt, symptomatic of Hasan's lack of resources other than those of Diddamari's; but it does not detract from the intrinsic value of his contribution: a readable compilation on the development of Persian verse in Kashmir.

^{64.} P. 18; 65. P 227, 'Azami 66. P 107, Ibid: 67. P 110;

^{68.} P 128; 69. P 142; 70. Cf. Pp 21, 26, 28, T. H. IV; and P 176, 'Azami; 71. P 176, Ibid; 72. P 224, 73. P 181.

^{74.} P1, T. H. I.

To expect any more than this would hardly be fair to him; for does he not in the end take us into his confidence that he is simply following in the footsteps of the 'Saqīs of yore' and holding just a cup in hand believing that the wine has retained some traces of its pristine fervour:

ba atbāe' ān sāqiyān-e salaf darīn bazm jāme giriftam bakaf ... asar hāe ān may ba khum bāqiyast azān tā abad har kase sāqiyast!⁷⁵

And so let us also make the best of it.

P. N. Pushp

^{75.} P 60, Ibid.